



## نه! به هرگونه آتش: با اختیار و بی‌اختیار

آقای روحانی،

مصطفی پورمحمدی را به عنوان وزیر به مجلس شورا معرفی نکنید!

صفحه ۲



"طرح کارورزی"

بیگاری کشیدن از فارغ‌التحصیلان  
دانشگاهی است

صفحه ۲

اقدام تروریستی را شدیداً محکوم و با  
مردم کشورمان و خانواده قربانیان ابراز  
همدردی می‌کنیم!

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

صفحه ۴

- سخنان شیرین و گسل امنیتی

صفحه ۵

- بحران در حوزه خلیج فارس

صفحه ۷

- خامنه‌ای تهدیدی برای منافع ملی کشور؟

صفحه ۸

- سازماندهی اعتراض‌ها برای آزادی عبدی

صفحه ۹

- حملات تروریستی، خواسته مردم و کوتاهی حاکمیت

صفحه ۱۰

- انتظار کارگران از "آی ال او": فشار به دولت ایران،

اجرای مقاله نامه‌ها ۸۷ و ۹۸

صفحه ۱۴

- نقد ایدئولوژی توسط مارکس و انگلس

صفحه ۱۶

- بحران مهاجرت: مهاجرت و طلاق

صفحه ۱۸

- عوامل عمده در پیدایش و گسترش تروریسم کدامند؟

صفحه ۱۹

- بیانیه جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان

به مناسبت روز جهانی مبارزه با کار کودک



## آقای روحانی،

### پورمحمدی را به عنوان وزیر به مجلس شورا معرفی نکنید!

حسن روحانی بعد از پیروزی در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲ و در ۲۵ امین سالگرد کشتار ۶۷، مصطفی پورمحمدی را به عنوان وزیر دادگستری به مجلس معرفی نمود. مصطفی پورمحمدی جزو هیئت مرگ بود که هزاران زندانی سیاسی را در سال ۶۷ به جوخه‌های اعدام سپرد. بیش از صد و پنجاه تن از اعضای سازمان ما در آن سال با تأیید هیئت مرگ اعدام شدند. در سال ۹۲ خانواده‌های جان باختگان، گروه‌های مدافع حقوق بشر و احزاب سیاسی از جمله سازمان ما نسبت به این اقدام روحانی اعتراض کردند. ولی حسن روحانی به این اعتراض‌ها بی‌توجه ماند.

بعد از انتشار فایل صوتی توسط احمد منتظری، نقش مصطفی پورمحمدی در "بزرگترین جنایت تاریخ جمهوری اسلامی" مسجل شد. مصطفی پورمحمدی بعد از انتشار نوار صوتی با وقاحت اعلام کرد: "افتخار می‌کنیم که دستور خدا را در رابطه با منافقین اجرا کردیم و در مقابل دشمنان خدا و ملت با قدرت ایستادیم و مقابله کردیم." ما در آن زمان خواستار برکناری مصطفی پورمحمدی شدیم و در اعلامیه‌ای که به همین مناسبت منتشر کردیم، نوشتیم: "امروز که با انتشار فایل صوتی، نقش مصطفی پورمحمدی در "بزرگترین جنایت تاریخ جمهوری اسلامی" مسجل شده و او هم به اعدام هزاران زندانی سیاسی افتخار می‌کند، حداقل اقدام کنار گذاشتن او از راس وزارت دادگستری است. قرار گرفتن یک جنایتکار در راس وزارت دادگستری، لکه ننگی در کابینه دولت روحانی است. این لکه ننگ باید پاک شود. حفظ یک جانی در کابینه و آنهم به عنوان وزیر دادگستری، با هیچ معیار اخلاقی، حقوقی و سیاسی هم‌خوانی ندارد." متأسفانه باز حسن روحانی به اعتراضات و درخواست‌ها بی‌اعتناء ماند.

حسن روحانی در سخنرانی خود در روز ۱۸ اردیبهشت در دوره تبلیغات انتخاباتی گفت: "اردیبهشت ۹۶ یکبار دیگر مردم ایران اعلام می‌کنند آنهایی که در طول ۳۸ سال فقط اعدام و زندان بلد بودند را قبول ندارند." اکثریت مردم به ابراهیم رئیسی که جزو هیئت مرگ بود و "فقط اعدام و زندان بلد بود"، در انتخابات "نه" گفتند. اکنون نوبت حسن روحانی است که به گفته خود پای‌بند بماند و مصطفی پور محمدی را که جزو آن‌هایی است که "فقط اعدام و زندان بلدند"، به عنوان وزیر دادگستری به مجلس معرفی نکند و در صورت معرفی او توسط قوه قضائیه به عنوان وزیر دادگستری، به آن قوه پاسخ رد دهد.

احمد منتظری که فایل صوتی را سال قبل منتشر کرد و هزینه‌های آن را تقبل نمود، از حسن روحانی خواسته است که به احترام مردم ایران مصطفی پورمحمدی را به مجلس به عنوان وزیر معرفی نکند. او گفته است که مصطفی پورمحمدی عضو هیات ۴ نفره‌ای بوده که در فایل صوتی منتشر شده از سوی بیت آیت‌الله منتظری یکی از مخاطبان او بوده است.

ما همراه با بازماندگان فاجعه ملی، خانواده‌های جان‌باختگان و گروه‌های مدافع حقوق بشر از حسن روحانی می‌خواهیم که مصطفی پورمحمدی را به عنوان وزیر به مجلس معرفی نکند.

**هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

۱۲ خرداد ۱۳۹۶ (دوم ژوئن ۲۰۱۷)

## اقدام تروریستی را شدیداً محکوم و با مردم کشورمان و خانواده قربانیان ابراز همدردی می‌کنیم!

امروز تروریست‌ها به طور همزمان به مجلس شورا و مقبره خمینی حمله کردند. آن‌ها به کلاشنیکف و کلت مسلح بودند. حمله به مجلس نزدیک به پنج ساعت به‌طول انجامید. در این حملات ۱۲ نفر کشته و ۴۲ نفر زخمی شدند. داعش مسئولیت این تهاجم را بر عهده گرفت و "شبکه اعماق" فیلمی از حمله مهاجمان به مجلس را منتشر کرد. اما تا کنون مقامات حکومت ایران در مورد هویت مهاجمان سکوت کرده‌اند.

تروریست‌ها کشور و مردم ما را هدف قرار دادند و جان عده‌ای از هم‌میهن‌انمان را گرفتند. روسای اکثر کشورها، شورای امنیت و بسیاری دیگر از سازمانها، در سطح جهانی، اقدامات جنابکارانه تروریست‌ها را محکوم و با مردم کشورمان ابراز همدردی کردند. آن‌ها بر همکاری علیه این بلیه جهانی تأکید دارند.

تأمین امنیت مجلس برعهده سپاه است. سپاه و وزارت اطلاعات تاکنون مدعی بودند که کشور ما در امنیت کامل به سر می‌برد و داعش قادر به عملیات تروریستی در کشور ما نیست. اما حمله تروریستی به مجلس شورا و مقبره خمینی و کشته شدن ۱۲ هم‌میهن، آسیب‌پذیری کشور را در مقابل عملیات تروریستی نشان داد. اما علی‌خامنه‌ای این تهاجم را "ترقه باری" قلمداد کرد و در صد توجیه حضور نظامی جمهوری اسلامی در سوریه برآمد و سپاه هم با انتشار اعلامیه، تهدید به انتقام‌جویی کرد. سپاه به جای تهدید به انتقام‌جویی، باید از دخالت در سیاست، انتخابات و اقتصاد دست بردارد به پادگان‌ها برگردد و فعالیت خود را برتأمین امنیت کشور متمرکز کند.

ما حمله تروریستی و کشتن هم‌وطنانمان را به شدت محکوم و با مردم کشورمان و خانواده قربانیان ابراز همدردی می‌کنیم و بر همبستگی مردم در مقابل تروریست‌ها تأکید داریم. ولی نگرانی‌ها که جمهوری اسلامی حمله تروریست‌ها را دستاویز قرار دهد، فضا را برای فعالین سیاسی و مدنی تنگ‌تر و بر اقدامات سرکوب‌گرانه و اعدام‌ها بیفزاید. ما بر اتخاذ سیاست تنش‌زدائی و صلح در منطقه، تغییر سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی، سپردن سیاست منطقه به دستگاه دیپلماسی کشور، گفتگو و مذاکره با کشورهای همسایه به ویژه عربستان پای می‌فشاریم.

**هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

۱۷ خرداد ۱۳۹۶ (۷ ژوئن ۲۰۱۷)

## اعلامیه مشترک

# "طرح کارورزی"



## بیگاری کشیدن از فارغ التحصیلان دانشگاهی است

دولت حسن روحانی در هفته گذشته از "طرح کارورزی" پرده برداری کرد. مطابق طرح مذکور دولت قصد دارد به منظور ایجاد اشتغال، برای فارغ التحصیلان از لیسانس به بالا تسهیلاتی در اختیار کارفرمایان قرار دهد. بنا به گفته مدیرکل کاریابی و هدایت نیروی کار «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، کارفرمایان از پرداخت حقوق و دستمزد به کارآموزان لیسانس و بالاتر معاف می‌شوند و دولت مبلغ یک سوم حداقل حقوق را به عنوان هزینه آموزشی خواهد پرداخت. افزون بر آن، کارفرمایان به مدت دو سال سهم حق بیمه کارفرمایی را نمی‌پردازند.

"طرح کارورزی" در سال ۸۶ مانند طرح اصلاح قانون کار و استاد شاگردی، توسط دولت احمدی نژاد تهیه شد. هدف از این طرح از سویی جایگزین کردن فارغ التحصیلان دانشگاهی با کارگرانی بود که در سن بازنشستگی قرار داشتند و از سوی دیگر دور زدن قانون کار. طرح به دلایل مختلف از جمله مخالفت کارگران با آن مسکوت ماند. در دوره ریاست جمهوری روحانی، دوباره این طرح توسط دولت از بایگانی بیرون آورده و خبر آن با رونمایی از سایت ویژه‌ای که به همین منظور راه‌اندازی شده، در هفته گذشته منتشر شد.

"طرح کارورزی" بعد از اعلام، بلافاصله با واکنش فعالین کارگری و حتی اعضای تشکل‌های دولتی مواجه شد. علی‌خدائی نماینده خانه کارگر در شورای عالی کار در واکنش به این تصمیم دولت با اشاره به این که دولت در این زمینه اصول سه جانبه‌گرایی را رعایت نکرده و این تصمیم بدون مشورت با آنها گرفته شده، خواستار تشکیل جلسه شورای عالی کار و بررسی موضوع در این شورا شد. "طرح کارورزی" حتی مغایر قانون کار، نافی اراده کارگر در عقد قرارداد کار، امنیت شغلی، افزایش حداقل دستمزد و پیمان‌های دسته جمعی است. در قانون کار نامی از کارورز برده نشده است.

قصد دولت از استفاده از واژه "کارورزی" دور زدن بند (ب) ماده ۱۱۲ از فصل پنجم قانون کار است که در آن شرایط کارآموز تعریف شده است. مطابق بند مذکور، افراد بالای ۱۸ سال کارآموز تلقی نمی‌شوند و باید مزد کامل دریافت کنند. این طرح، استثمار شدید و بیگاری کشیدن از فارغ التحصیلان دانشگاهی جویای کار توسط کارفرمایان است. دستمزدی که به این افراد داده می‌شود، یک سوم حداقل دستمزد است.

دولت نمی‌تواند مدت کارورزی را به دلخواه افزایش یا کاهش دهد یا کارگر را با یک طرح از شمول قانون کار و مصوبات شورای عالی کار خارج سازد. طرح بیگاری کشیدن از نیروی کار تحصیل کرده کشور، در واقع از یک سو نشان دهنده ناتوانی دولت در ایجاد اشتغال واقعی برای میلیون‌ها جوان جویای کار است و از دیگر سو تحقیر نیروی کار. از هم اکنون پیداست که اجرای این طرح با کیفیت کنونی نه کمک چندانی به ایجاد اشتغال می‌کند و نه با استقبال جوانان جویای کار روبرو خواهد شد. این طرح در صورتی می‌توانست مفید باشد که به افراد بالای ۱۸ سال دستمزد کامل پرداخت می‌شد و کارفرمایان موظف می‌شدند تا پس از گذراندن دوره معینی با رعایت قانون کار افراد مذکور را به استخدام درآورند. از لحاظ قانون کار نیز اصولاً افراد بالای ۱۸ سال کارآموز تلقی نمی‌شوند و بایستی دستمزد کامل و مکفی به آنان پرداخت شود. دولت وظیفه دارد مطابق قوانین موجود و قول و قرارهای انتخاباتی روحانی، برای بیکاران اشتغال واقعی با دستمزد مکفی و شرایط مناسب ایجاد کند.

اعلام این طرح بعد از پس گرفته شدن لایحه اصلاح قانون کار، در واقع شکل دیگری از ادامه تعرض به حقوق سندیکایی کارگران و به یک معنی همه نیروی کار کشور است. خلف وعده روحانی بلافاصله پس از انتخابات، بار دیگر نشان داد که دولت بدون فشار سازمان یافته کارگران و مزدبگیران داوطلبانه از سیاست‌های ضدکارگری دست نخواهد کشید. راه عقب نشاندن دولت برای کنار نهادن "طرح کارورزی" اعتراض و مبارزه متحدانه کارگران و همه جریان‌های است که دل در گرو عدالت و برابری دارند. کارگران بدون متشکل شدن در سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری نمی‌توانند سرمایه داران را از پیشروی و تعرض به حقوق خود باز دارند. با تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌ها، کارگران قادر خواهند شد که یکپارچه در مقابل سیاست‌های ضدکارگری دولت روحانی و سرمایه داران بایستند.

**هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

**هیئت مسئولین کنشگران چپ**

**هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ**

۱۱ خرداد ۱۳۹۶ (اول ماه ژوئن ۲۰۱۷)

# سخنان شیرین و گسل امنیتی

## فرخ نعمت‌پور



حمله تروریستی داعش در تهران که در جریان آن ۱۷ تن از هموطنان ایرانی جان خود را از دست داده و ده‌ها مجروح شدند، بی‌گمان حمله‌ای شنیع و محکوم است. خوشبختانه از همان ابتدای فاجعه، جامعه متمدن جهانی و نیروهای صلح دوست و مردم مدار که مخالف تروریسم در هر شکل آن اند، شدیداً آن را محکوم کردند و با مردم ایران همسوئی و همدلی نشان دادند.

اما آنچه این بار در حمله تروریستی تهران بارز بود و آن را از حملات تروریستی دیگر جدا می‌کرد، انجام عملیات توسط تیمی بود که همه از لحاظ اتنیکی کرد و از جنبه مذهبی سنی بودند. افراد این تیم با ضبط سخنانی که بعداً در یوتوب و شبکه‌های اجتماعی پخش شد، نشان دادند که تا چه اندازه از تنفر مذهبی و خشم کور لبریز و مالامال اند و تا چه حد آماده‌اند که در راه اهداف خود همانند همکیشان خود در دیگر کشورهای جنگ زده، با کشتار مردم عادی حضور سیاسی و یا اعتراض خود را به وضع موجود نشان دهند. نیروئی که در حقیقت بنا را بر کشتار دیگران قرارداده است.

بدنبال این حمله و پخش ویدئوی حمله‌کنندگان، نگرانی‌ها حول اینکه در جامعه ایران نیروهائی با سوءاستفاده از وضعیت موجود درصدد بهره‌برداری نامناسب از آن در مسیر تحریک دیگران علیه کردها و سمنهای علی‌ه آنان بر آیند، قوت گرفت. خوشبختانه جامعه سیاسی و مدنی ایران در این مورد واکنش مناسب و درخور نشان داد، و در باره آن هشدار داد.

در میان حکومتیان هم اصلاح‌طلبان با موضع‌گیری و نوشتن مقالات گوناگون با این موج همراهی کردند، و در مورد آن هشدار دادند. امری که باید از آن استقبال کرد و نسبت به آن بعنوان موردی مثبت نگریست.

اما سخنان شیرین و خوب در مورد کردها و اینکه آنان مردمانی ضد تروریسم و شاد و صلح دوست اند، کفایت نمی‌کند. واقعیت این است که جامعه ایران بعزت انباشته شدن اجحافات و ستمهای تاریخی بشدت دارای گسل‌های امنیتی است که آن را با دشواری‌ها و خطرات معین و ریشه‌داری روبرو ساخته است که دفع تروریسم بدون آنها میسر نیست.

درست است که نمی‌توان عمل تروریستی عده‌قلیلی را به حکم اینکه به زبان کردی سخن گفته‌اند به همه کردها تعمیم داده و از این طریق همه کردها را تروریست خواند، اما نفس عمل این افراد نشان داد که در جامعه ایران آنچنان مشکلات جدی‌ای وجود دارند که اگر راه حل مناسبی برایشان اندیشه نشود، می‌توانند نیروهای معینی را به واکنش‌های فاجعه‌بار سوق داده و کل جامعه را با مخاطرات جدی و وحشتناکی روبرو کند. و از جمله بعزت تلبنار شدن بیش از حد این مشکلات در جوامع غیر مرکز، این مناطق و مردمان آن بیشتر در معرض گرفتارشدن به اندیشه‌ها و اعمال تندرو قرار گرفته‌اند. واقعیت این است که انحصارگرایی شیعی در مرکز، راه را برای نفوذ نیروهائی مانند داعش عملاً باز کرده‌است.

بنابراین خوب است که اصلاح‌طلبان علاوه بر سخنان مثبت در مورد کردها، به عمق رفته و عملاً با طرح مشکلات قومی - ملی، اجحافات در این زمینه و برجسته‌کردن حقوق اقلیت‌های مذهبی از جمله سنی‌ها در ایران، بطور ریشه‌ای تری به این امر بپردازند. حساسیت لحظه و خطری که کل ایران را بشدت در معرض تهدید قرار داده‌است، می‌طلبد که اصلاح‌طلبان در کوره حقوق شهروندی و آزادیهای مدنی حتی بیشتر از دوران اصلاحات بدمند.

واقعیت این است که تروریسم نوع داعشی که بر موج سوءاستفاده از شکافها و گسل‌های مذهبی در ایران استوار است، اگر ریشه بگیرد و ادامه بیابد، این بار دیگر جامعه ایران فقط موجی از خشونت را تجربه نخواهد کرد که در آن طرفین بنوعی از قربانی کردن مردم مدنی حذر دارند. برعکس اینبار افرادی که ستمهای متعدد در ایران آنان را به خشم آورده است و به گمان خود برای خلاصی از آن، تروریسم کور می‌تواند راه حل نهائی و قاطع باشد، جامعه ایران را به مراتب با فجایع گسترده‌تری روبرو خواهند کرد.

حادثه تروریستی تهران نشان داد که افراد سرخورده خشمگینی وجود دارند که برای رسیدن به بهشت، می‌کوشند دنیا را در جهنمی ترین بار معنائی خود جهنم کنند، هرچند برای خود نیز. پس لحظه را دریابید و به ریشه‌ها بپردازید. تروریسم اساساً از اجحافات و تبعیض‌ها ریشه می‌گیرد. راه اساسی عبور از تروریسم، خشکاندن ستم است.

### از متن برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

اقتصاد کشور به درآمد حاصل از فروش نفت وابسته است و درآمد نفت هم در اختیار دولت قرار دارد. این امر موجب می‌شود که دولت نه به مردم و فعالیت تولیدی، بلکه به درآمد بادآورده متکی شود که به اتکال آن حاضر نمی‌شود به توزیع قدرت در جامعه گردن بگذارد. از سوی دیگر گروه‌های وسیعی از مردم نیز با نقش مسلطی که دولت در اقتصاد دارد از نظر اقتصادی به حکومت وابسته است و همین وابستگی مانع مطالبه پیگیرانه حقوق و آزادی می‌شود.

در جامعه استبدادزده ما، مسئله استبداد صرفاً به ارتباط مردم و حکومت بر نمی‌گردد. سلطه دراز مدت حکومت خودکامه موجب شده است که فرهنگ اقتدارگرایی در میان مردم و در مناسبات میان آن‌ها عمل کند. از این لحاظ وجهی از دموکراتیزاسیون در کشور ما، تحکیم و گسترش فرهنگ مدنی در میان مردم است.

کشور ما نیازمند تحول در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که در طی آن زمینه‌های گذر به جامعه و دولت مدرن دموکراتیک فراهم شود، به قدرت مطلق دولت پایان داده شود، آزادی‌های فردی و اجتماعی تحقق یابد، دموکراسی در کشور استقرار پیدا کند، بنیان‌های حقوق بشر در قوانین نهادینه شود، موانع پیشرفت کشور برطرف گردد، توسعه پایدار در برنامه قرار گیرد، به نوسازی اجتماعی و فرهنگی پرداخته شود و حل مسئله فقر و بیکاری و تأمین عدالت اجتماعی در دستور کار قرار گیرد. طی چنین روندی، لازم است از دولت حداکثری، خودکامه و متمرکز فاصله گرفته شود و دولت مدرن، دموکراتیک، غیرمتمرکز، پاسخگو، کارآمد و توانمند و جامعه نیرومند که مهمترین عامل در کنترل و مهار قدرت، تأمین آزادی و استقرار دموکراسی در کشور است، شکل گیرد.



## بحران در حوزه خلیج فارس سیامک سلطانی



### یادداشت سیاسی کارآنان

هنوز گردوخاک حاصله از سفردونالد ترامپ به منطقه و عقد قرارداد ۱۰۹ میلیاردی با سعودی‌ها فروکش نکرده، طوفان دیگری صحنه سیاسی منطقه را در بر گرفت. قطع رابطه دیپلماتیک عربستان، بحرین، امارات، مصر، لیبی و مالدیو با امیر نشین قطر و واکنش‌ها چه در عرصه منطقه و چه در عرصه جهانی، سر تیترا اخبار و تحلیل‌های رسانه‌های جمعی در فضای حقیقی و مجازی را به خود اختصاص دادند.

مشابه چنین تفرقه‌ای و با این شدت در میان کشورهای عربی یک‌بار دیگر نیز بوقوع پیوسته بود؛ در سال ۱۹۷۹ میلادی نیز به دنبال توافق کمپ دبیوید میان مصر و اسرائیل، موجب انزوای مصر در میان اعراب گشته بود. اگر مصر به مثابه یک کشور بزرگ و پرنفوس عربی و دارنده یکی از نیرومندترین ارتش‌های منطقه در آن مقطع زمانی، یکی از کلیدی‌ترین کشورهای متخاصم با اسرائیل محسوب می‌شد، این بار اما کشور کوچک امیر نشین قطر موضوع تحریم بخشی از اعراب قرار گرفته است؛ کشوری با مساحت اندک اما ثروتمند و با نفوذ بسیار. ولیکن میان ۲ انزوای ۱۹۷۹ و ۲۰۱۷، تفاوت‌های دیگری نیز عمل می‌کنند.

### "معضلی به نام ایران"

اگر در سال ۱۹۷۹ موضوع اختلاف میان اعراب، «صلح با اسرائیل» بود، امروز اما «رابطه با ایران» در مرکز توجه عربستان و کشورهای تحت نفوذش قرار گرفته است. ابراز علنی تمایل امیر قطر به گسترش مناسبات با ایران، که در پیام تبریک به روحانی وجود داشت، نمی‌توانست موجب خشم مدعی رهبری جهان اسلام، عربستان و متحدینش، قرار نگیرد.

**به اعتراف خود ترامپ، تفرقه کنونی نتیجه مستقیم سفر او به منطقه است. تنها راه در برابر نیروی عقل و اعتدال در منطقه، ایستادگی در برابر سیاست‌های تفرقه‌انگیز ترامپ که با هدف سودجویانه فروش اسلحه صورت می‌گیرند**

هر چند "قطع رابطه دیپلماتیک با قطر در میان ۶ کشور، حلقه واسط این حرکت مشترک است، اما انگیزه‌های مختلفی در این صف‌آرایی نقش داشته‌اند؛ برای بحرین و امارات: "تهدید امنیت مرزها" انگیزه اصلی بوده است؛ برای مصر اما "زخم عمیق" حاصله از مسائل پیرامون به قدرت رسیدن و سرنگونی کودتایی نیروی هنوز هم قدرتمند

می‌توان گمانه‌زنی‌هایی در ارتباط با علت این سفر و واکنش روسیه در قبال این تنش در منطقه خلیج فارس، داشت. هرچند وزارت خارجه روسیه با اعلام بی‌طرفی، خواهان پایان دادن به تنش و حل اختلافات از طریق مذاکره، شده است.

### قطر در تنگنا

با توجه به اعلام رسمی بسته شدن امکان استفاده از راه‌های آبی و زمینی و هوایی سه کشور همسایه مستقیم قطر، و با آگاهی از وابستگی بخش بزرگی از واردات زمینی و دریایی قطر به عربستان، امارات و بحرین، و نیز اختلال قابل پیش‌بینی در مراسلات هوایی قطر با جهان خارج، از یکسو و از سوی دیگر به خطر افتادن موقعیت این کشور در بازار فروش گاز، قطعاً قطر در تنگنای سختی قرار خواهد گرفت؛ از سوی دیگر اما، با توجه به ناتوانی عربستان به حضور در ۲ میدان جنگ، به دلیل عدم کسب موفقیت دلخواه در یمن، می‌توان انتظار داشت که این تنش به مقابله نظامی فراتر رود و تلاش‌هایی که از جانب کویت جهت میانجی‌گری میان قطر و عربستان سعودی آغاز گشته‌اند، بدون نیاز به صف‌آرایی‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای و در چارچوب شورای همکاری کشورهای خلیج فارس، پایان پذیرد. روشن است که نقش حساس و مهمی بر عهده وزارت خارجه ایران خواهد بود. پیام امیر قطر به کشورهای عضو سازمان همکاری خلیج فارس روشن بود. رابطه خوب براساس احترام متقابل، بر اساس اصل حسن همجواری و عدم مداخله در امور دیگران نیاز منطقه است.

**نکته قابل توجه در این کنش ۶ کشور، زمان وقوع آن است که پس از حضور ترامپ در اجلاس کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، و معامله ۱۰۹ میلیاردی اسلحه میان آمریکا و عربستان، و یک‌هفته پس از سفر محمد بن سلمان، ولیعهد و هم‌زمان وزیر دفاع عربستان به مسکو صورت گرفت**

به اعتراف خود ترامپ، تفرقه کنونی نتیجه مستقیم سفر او به منطقه است. تنها راه در برابر نیروی عقل و اعتدال در منطقه، ایستادگی در برابر سیاست‌های تفرقه‌انگیز ترامپ که با هدف سودجویانه فروش اسلحه صورت می‌گیرند، و تلاش به پایان دادن به تنش از طریق مذاکره و بهبود مناسبات میان کشورهای عضو پیمان همکاری خلیج فارس و ایران است. هرآینه که اقدامی نه برپایه تحلیل از واقعیت موجود، بلکه مبتنی بر توهم "استفاده از وضعیت پیش آمده"، به جز فاجعه‌ای بمراتب عظیم‌تر از جنگ ۸ ساله با عراق، برای ایران و منطقه، ثمری نخواهد داشت.

«اخوان المسلمین» مورد حمایت قطر، به عنوان انگیزه قطع ارتباط عمل می‌کند. با آگاهی از میزان نفوذ عربستان بر لیبی و مالدیو، می‌توان حدس زد که علت شرکت لیبی در این کنش، نه تهدید مرزها، بلکه تحکیم موقعیت سیاسی عربستان، در تگه پاسخگوی "مستولیت روابط بین‌المللی" در این کشور چندین تکه است؛ کشور مالدیو را هم می‌توان به‌عنوان "افزایش دهنده" آمار کشورها در نظر داشت. در واقع، هرچند هرکدام از این کشورها دلایل خود را ابراز داشته‌اند، اما دلارهای عربستان و رقابت بر سر مناطق تحت نفوذ در منطقه و نیز رهبری جهان اسلام با رقیب اصلی یعنی ایران، به‌مثابه "بردار گشتاور" این تصمیم، عمل کرده است.

**روشن است که نقش حساس و مهمی بر عهده وزارت خارجه ایران خواهد بود. پیام امیر قطر به کشورهای عضو سازمان همکاری خلیج فارس روشن بود. رابطه خوب براساس احترام متقابل، بر اساس اصل حسن همجواری و عدم مداخله در امور دیگران نیاز منطقه است**

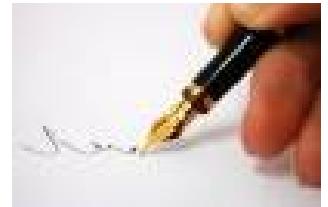
### حمایت از داعش و القاعده

روشن است که حمایت قطر از داعش، مانند حمایت این کشور از اخوان المسلمین و دیگر گروه‌های تندروی اسلامی، یک‌شبه اتفاق نیافتاده‌اند و از همان ابتدای تحرکات این جریان‌ها، در مقاطع مختلف، ناظران و سیاست‌سازان اصلی در منطقه، از این رابطه مطلع بوده‌اند، اما آنچه که اکنون در عربستان به مثابه انگیزه در اتخاذ این تصمیم و همراه کردن کشورهای تحت نفوذ کرده است عبارتند از: به قدرت رسیدن ترامپ و تغییر سیاست آمریکا در قبال عربستان، تغییر اوضاع در سوریه، و ماندن احتمالی اسد در قدرت و یا حتی در صورت برکناری او، امکان تداوم نفوذ ایران در این کشور که زنگ خطری است برای مدعی نقش "برتر" منطقه. در کنار این عوامل، سرنوشت نبرد آئی "که برکه" هم در عراق و هم در سوریه و نقش ترکیه، ایران و روسیه و آمریکا در این نبرد را نیز باید اضافه کرد.

نکته قابل توجه در این کنش ۶ کشور، زمان وقوع آن است که پس از حضور ترامپ در اجلاس کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، و معامله ۱۰۹ میلیاردی اسلحه میان آمریکا و عربستان، و یک‌هفته پس از سفر محمد بن سلمان، ولیعهد و هم‌زمان وزیر دفاع عربستان به مسکو صورت گرفت. با توجه به رقابت میان روسیه و قطر در کسب بازارهای گاز، و نیز تأثیرات معین این تنش‌جات در حمایت قطر از نیروهای داعش و دیگر سازمان‌های افراطی اسلامی درگیر در جنگ سوریه،

## "رسالت" روحانی

### علی پورنقوی



#### یادداشت سیاسی کارآنان

شیخ حاکم بر مبارزات انتخاباتی دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران و سفر خاورمیانه ای دونالد ترامپ، اصلی ترین گره های تحول وضع در ایران در دومین دوره ریاست جمهوری روحانی را به دست می دهند و همزمانی این دو رویداد، به نحو سمبولیکی، تنیدگی این گره ها به یکدیگر را.

شاخص بیرونی مبارزات انتخاباتی نامبرده، برآمد امواج سنگین سالوس بود؛ تا آنجا که گاه در برخی اذهان شبهه امکان پیروزی رئیسی - و تا بود - قالیباف را موجب می شد. اما این برآمد بر روندی در جامعه انکا داشت که بسیار واقعی و شفاف و مطلقاً به دور از سالوس است؛ اقتصاد ایران را باید کاری کرد. از مدتها پیش از انتخابات، خامنه ای تعلق در پیشبرد "اقتصاد مقاومتی" را از زمره انتقادات خود از دولت روحانی قرار داده بود و کاندیداهای بالقوه راست افراطی "فردشواربهای" معیشت مردم را دستمایه چهره آرایی برای خود ساخته بودند. به این ترتیب آشکار شده بود که اولاً تقدم مسائل اقتصاد ایران چنان است که دیگر نمی توان به انکار آن دست زد و ثانیاً موضوع مرکزی در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سامان اقتصاد خواهد بود.

**روحانی برای سامان دادن به اقتصاد ایران باید هم با سیاست اقتصادی ناظر بر اقتصاد مقاومتی و هم با سیاست خارجی ناظر بر حضور ایران در "عمق استراتژیک" مقابله کند. این دو سیاست گره های تنیده پیشروی تحول وضع در ایران اند**

پوپولیسم مسلط بر مبارزات انتخاباتی اخیر، که با غلظت در شعارهای چندبرابر کردن یارانه و ایجاد فرصتهای شغلی چندمیلیونی، و در اشکالی رقیقتر در وعده رفع تمام تحریمها چهره نمود، از همین واقعیت بی سالوس ناشی می شود؛ تحول وضع در جمهوری اسلامی به آنجا انجامیده است که وضع اقتصاد و سامان آن به عامل تعیین کننده ای در مناسبات میان مردم و حکومت تبدیل شده است. آشکار کردن این واقعیت، از زمره وجوه مبارک انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران است.

علیرغم عمدگی وضع معیشت برای مردم، سالوس پوپولیستی با انگشت گذاشتن بر این وضع نتوانست بیش از چندمیلیون از آرای مردم را به خود جلب کند؛ تخمینی که البته مانع از نگرانی نسبت به آینده نیست. به علاوه اگرچه الگوی "هر چه از کانونهای

جمهوری روحانی تا حدودی پیشه شد. لازم به تأکید است که این سیاست اقتصادی نیز به گواه تجربه ای که پس داده است، در راستای بهبود معیشت مردم نیست. اما نکته در اینجا این است که الزامات سیاست اقتصادی دولت روحانی و اقتصاد مقاومتی یکی نیستند و در شرایطی که دو نیرو در درون جمهوری اسلامی بر پیشبرد دو سیاست اقتصادی با الزامات متفاوت مصر اند، آنچه قربانی است، خود اقتصاد است؛ صرف نظر از آن که راستای این یا آن یک از آن دو بهبود معیشت مردم باشد یا نه.

\*\*\*

**آشکار شده بود که اولاً تقدم مسائل اقتصاد ایران چنان است که دیگر نمی توان به انکار آن دست زد و ثانیاً موضوع مرکزی در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سامان اقتصاد خواهد بود**

غالب تحلیلها از سفر خاورمیانه ای ترامپ، بر سمت آن علیه جمهوری اسلامی ایران و کوشش ترامپ در این سمت برای ایجاد ائتلافی به محوریت اسرائیل و عربستان و با حمایت امریکا اتفاق نظر دارند. این سفر تأیید دیگری بر این نظر است که بستر اصطکاکات خطرآفرین آتی بین جمهوری اسلامی و امریکا دیگر برجام نیست، بلکه سیاست خاورمیانه ای آنهاست. ائتلاف مورد نظر ترامپ ائتلافی برای ورود به جنگ با ایران مثلاً به علت خطر برنامه هسته ای اش یا نقض برجام توسط آن نیست؛ بلکه ائتلافی برای راندن ایران به پشت مرزهای آن و خاتمه دادن به حضور مستقیم یا غیرمستقیم آن در سوریه، عراق، لبنان و یمن است.

چنان که اشاره شد، این کیفیت بستر اصطکاکات خطرآفرینی بین ایران و امریکاست و گفتن این که نقشه ائتلاف مورد نظر ترامپ ورود به جنگ با ایران نیست، آن را به نقشه ای بی خطر فرو نمی گاهد. پرسش اما این است که آیا دولت روحانی می تواند و می خواهد برای پیشبرد سیاست اقتصادی اش، که تنش زدانی در مناسبات خارجی از زمره پایه ای ترین الزامات تحقق آن است، مثلاً در راستای بیرون کشیدن نیروهای ایران از سوریه و تحقق راه حلی صلح آمیز در این کشور دست به "عقب نشینی های بازگشت پذیر" بزند یا نه؟

روحانی برای سامان دادن به اقتصاد ایران باید هم با سیاست اقتصادی ناظر بر اقتصاد مقاومتی و هم با سیاست خارجی ناظر بر حضور ایران در "عمق استراتژیک" مقابله کند. این دو سیاست گره های تنیده پیشروی تحول وضع در ایران اند. این وضع، اگر تحولی در آن حاصل نشود، در تعادل قابل تصور و در روانشناسی اجتماعی کنونی جامعه ما، بیش از همه مستعد گرایش مجددی به پوپولیسم است. دولت روحانی اگر این تنیدگی را درنیابد و این دریافت را دستمایه سامان اقتصاد ایران در راستای بهبود معیشت مردم نکند، محتملاً به عنوان دولتی بی رسالت، زمینه ساز یک دولت "احمدی نژادی" پس از خود خواهد شد.

اصلی قدرت در درون جمهوری اسلامی دورتر، از رأی مردم برخوردارتر؛ نتایج انتخابات اخیر را هم توضیح می دهد، اما این تعبیر اثباتی از رأی مردم به روحانی دور از واقعیت نیست که با دادن فرصت مجددی به او، در این فرصت سامان اقتصاد در راستای بهبود معیشت شان را از او انتظار دارند.

**ائتلاف مورد نظر ترامپ ائتلافی برای ورود به جنگ با ایران مثلاً به علت خطر برنامه هسته ای اش یا نقض برجام توسط آن نیست؛ بلکه ائتلافی برای راندن ایران به پشت مرزهای آن و خاتمه دادن به حضور مستقیم یا غیرمستقیم آن در سوریه، عراق، لبنان و یمن است**

تمام "رسالت" دور نخست ریاست جمهوری روحانی در دو جمله "سانتریفیوژ باید بچرخد، اما چرخ زندگی مردم هم باید بچرخد" و "من سرهنگ نیستم، حقوقدان ام" قالب گیری شد. برجام "سانتریفیوژ باید بچرخد" را متحقق کرد، اما چرخ زندگی مردم چرخش محسوسی نیافت و حقوقدانی روحانی، که بسیاری آن را به رفع حصر از رهبران جنبش سبز و گشایش سیاسی ترجمه کردند، در برابر حقوقدانان قوه قضائیه و ولایت و "سرهنگان" پا پس کشید. دور دوم ریاست جمهوری روحانی را می توان اساساً با "پس دیگر نوبت چرخیدن چرخ زندگی مردم است" قالب گرفت. اما "چگونه؟"

این پرسش که روحانی چگونه می خواهد اقتصاد ایران را در راستای بهبود معیشت مردم سامان دهد، پرسش مرکزی مرتبط با دور دوم ریاست جمهوری اوست، که می تواند به پرسش مرکزی تمام این دوره نیز تبدیل شود. در درون حاکمیت دو پاسخ به این پرسش داده شده اند. پاسخ خامنه ای "اقتصاد مقاومتی" است. در باره اقتصاد مقاومتی هیچ چیز که روشن نباشد، این نکات روشن اند که اقتصاد مقاومتی:

- اقتصادی بر بنیاد منافع گروهی، سیاست و ایدئولوژی است؛

- بنابراین باید متضمن سهم و سود بیت رهبری، سپاه، انواع سازمانها و مؤسسات اقتصادی و ایدئولوژیک در جمهوری اسلامی باشد؛

- و در فضای از تنش با امریکا، از جمله به عنوان راهگشایی برای هزینه های سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه اجرایی شود.

عقب نشینی روحانی در برابر سخنان نوروزی خامنه ای در موضوع اقتصاد مقاومتی هنوز در پادهاست. آن عقب نشینی را می توان تدارک روحانی برای عبور از انتخابات تلفی کرد یا افزوده ای بر برنامه اقتصادی اش. اما هر چه باشد، پاسخ خامنه ای به پرسش "چگونه؟"، متضمن سامان اقتصاد ایران در راستای بهبود معیشت مردم نیست.

پاسخ دوم در درون حکومت، تداوم سیاست اقتصادی ای است که در دوره نخست ریاست

# خامنه‌ای تهدیدی برای منافع ملی کشور؟

محمود میرمالک‌ثانی



می‌گنجد. وی نیازی به تغییر و سامان دادن به آن چیزی که خود او بر آن حاکم است و بی‌نقص می‌پندارد، نمی‌بیند. بنابراین تلاش‌های دولت روحانی برای متقاعد ساختن و همراه کردن وی بیشتر آب در هاون کوبیدن است.

تا ضمن احیای تنفر از آمریکا، از آن برای سرکوب اصلاحات در داخل بهره‌برداری کنند. این امر پشتیبانی خاتمی از برنامه‌های اصلاح طلبانه برای پیشبرد دموکراسی را دشوارتر کرده است.

روند اصلاحات که از سال ۱۳۷۶ با ریاست جمهوری آقای خاتمی آغاز گردیده بود در سال ۱۳۸۱ یک سال بعد از انتخاب مجدد وی، با نامیدن ایران به همراه کره شمالی و عراق به‌عنوان بخشی از محور شرارت توسط جرج دلبو بوش (پسر) عملاً خاتمه یافت. سخنان بوش در ژانویه ۲۰۰۲ همانند دمیدن نفس مسیحا به کالبد نیمه‌جان دین باوران بنیادگرا بود که تا آن زمان شرایط مقبولی در مقابل اندیشه و اقدامات اصلاح‌طلبی دولت آقای خاتمی نداشتند.

**سیاست آقای خاتمی در حوزه خارجی با کشورهای دور و نزدیک در چارچوب روابط بین‌الملل و احترام متقابل، نقطه مقابل بنیادگرایان آرمان‌گرا قرار داشت و نمی‌توانست آرزوهای دیرینه آنان که صدور اسلام (شیعه) به دیگر کشورهای اسلامی، نابودی اسرائیل و ... را برآورده سازد. از این رو دولت آقای خاتمی با داشتن سیاستی ناهمگون با بنیادگرایان حکومتی و نزدیک نبودن مواضع وی با رهبری خامنه‌ای مصداق دو پادشاه در یک اقلیم نگنجد را متبادر می‌ساخت**

بنیادگرایان و در رأس آن‌ها خامنه‌ای، در نهایت شرایط را به نقطه‌ای رساندند که آقای خاتمی با "تدارک‌اتچی" خواندن خود به‌طور غیررسمی شکست سیاست‌های اصلاحی خود را اعلام نماید و به‌عنوان مقام دوم بعد از رهبری، صحنه را برای بنیادگرایان خالی سازد. تلاش آقای خاتمی برای عقلانیت بخشیدن و همگون سازی نظام با عرف بین‌الملل و سامان بخشیدن به ساختار سیاسی حاکم در تعامل با دول خارجی، با شکست مواجه شد و نتوانست به اهداف خود برسد. گرچه دولت آقای خاتمی طی دوران ریاست جمهوری توانست مناسبات خوبی با کشورهای اروپایی برقرار سازد، اما این سیاست با انتخاب احمدی‌نژاد به نقطه پایان خود رسید.

**عملیات تروریستی روز چهارشنبه در تهران و یا "محور شرارت" خواندن ایران در ۱۵ سال پیش هدف مشترکی را دنبال می‌کنند: تخریب مدنیت، تعرض به تمامیت ارضی و صلح‌طلبی مردم**

امروز آقای خامنه‌ای در تلاش مجدد است تا دولت روحانی را نیز به سرنوشت دولت خاتمی دچار کرده و وی را وادار سازد که اوامر او را بدون اماواگر به اجرا گذارد. دولت آقای روحانی همانند دولت آقای خاتمی در پی قانونمند کردن نظام سیاسی ایران است، تا بتواند از این طریق به اهداف موردنظر خود یعنی تعامل با کشورهای منطقه و جهان و تأمین امنیت سیاسی-اقتصادی برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در ایران، دست یابد. اما تعدد کانون‌های قدرت و خصلت قانون‌گریز آن‌ها که اکثراً نیز در زیرمجموعه رهبری قرار دارند، تاکنون مانع از پیشبرد کامل این سیاست شده است.

شکست کاندیدای مورد نظر رهبر، ابراهیم رئیسی در انتخابات ۲۹ اردیبهشت امسال (۱۳۹۶) زخمی است عمیق بر امیال و آرزوهای وی. بنابراین، سخنان آقای خامنه‌ای و تمرکز او روی دولت روحانی پیش از اینکه در جهت تقویت قانون‌مداری متمرکز شده باشد به آناارشیسم و افراط‌گرایی هرچه بیشتر نیروهای خودسر، دامن خواهد زد. خواست وی تضعیف دولت و نهایتاً به زیر کشیدن آن است تا تحقیری که وجودش را می‌آزارد ترمیم یابد بی‌آنکه منافع ملی کشور مدنظر قرار گیرد.

**ناخرسندی کشورهای عربستان و اسرائیل از عدم انتخاب کاندیدای خامنه‌ای که بهترین گزینه برای تحقق اهداف آنان بود را می‌توان در مواضع تندروهای حاکم در ایران به‌طور عین مشاهده کرد.**

آنچه بیشتر موجب خشم و آزار مردم کشور می‌گردد همسوئی خواسته و یا ناخواسته سخنان خامنه‌ای و بنیادگرایان جنگ‌طلب در سپاه با ارتجاع منطقه است. ناخرسندی کشورهای عربستان و اسرائیل از عدم انتخاب کاندیدای خامنه‌ای که بهترین گزینه برای تحقق اهداف آنان بود را می‌توان در مواضع تندروهای حاکم در ایران به‌طور عین مشاهده کرد.

گرچه پیش‌ازاین شورای نگهبان و دیگر ارگان‌های زیرمجموعه رهبری، تمام کوشش خود را به خرج می‌دادند تا پیشرفتی در کار دولت حاصل نگردد. مخالفت شورای نگهبان با بسیاری مصوبات مجلس اصلاحات به سبب مغایرت با شرع و قانون اساسی و نیز بستن روزنامه‌ها توسط قوه قضائیه، از جمله اقداماتی بودند که برای به شکست کشاندن دولت انجام می‌گرفت. سیاست آقای خاتمی در حوزه خارجی با کشورهای دور و نزدیک در چارچوب روابط بین‌الملل و احترام متقابل، نقطه مقابل بنیادگرایان آرمان‌گرا قرار داشت و نمی‌توانست آرزوهای دیرینه آنان که صدور اسلام (شیعه) به دیگر کشورهای اسلامی، نابودی اسرائیل و کوتاه کردن دست آل سعود از اماکن متبرکه بود را برآورده سازد. از این رو دولت آقای خاتمی با داشتن سیاستی ناهمگون با بنیادگرایان حکومتی و نزدیک نبودن مواضع وی با رهبری خامنه‌ای مصداق دو پادشاه در یک اقلیم نگنجد را متبادر می‌ساخت.

روزنامه نیویورک‌تایمز در گزارشی به تاریخ ۱۲ فوریه ۲۰۰۲ نوشت: "از هنگامی که بوش ایران را بخشی از شبکه تروریسم بین‌المللی آماده به حمله به آمریکائیان نامیده است، محافظه‌کاران ایران که وضعیت کاملاً متزلزل داشتند در تلاش اند

عملیات تروریستی روز چهارشنبه در تهران و یا "محور شرارت" خواندن ایران در ۱۵ سال پیش هدف مشترکی را دنبال می‌کنند: تخریب مدنیت، تعرض به تمامیت ارضی و صلح‌طلبی مردم.

عدم همراهی خامنه‌ای با سامان بخشیدن (اصلاحات) به ساختار سیاسی و اقتصادی کشور اساساً در باورمند نبودن و عدم اعتقاد وی به نگاه دیگران در این خصوص



## سازماندهی اعتراض ها برای آزادی عبدی صادق کار



**پس از ابلاغ احکام جدید عبدی دوباره برای گذراندن دور محکومیتش به زندان بازگردانده شد، اما عظیم زاده حاضر به بازگشت داوطلبانه به زندان نشد و در بیرون زندان به هر شکل که توانست مبادرت به اقدام و اعتراض به حکم زندانش کرد و دادگاه تجدید نظر را وادار به ابطال احکام ناروای دادگاه پیشین کرد**

کارگران، معلمان و دیگر زحمت‌کشان، در این گونه بزنگاه‌هاست که می‌توانند با سازماندهی اعتراضات مدنی گوناگون نه تنها رهبران‌شان را از زندان آزاد کنند، بلکه حقوق سندیکائی‌شان را نیز به شکل بازگشت‌ناپذیری تثبیت کنند. اکنون موقع، به صحنه آمدن برای پس راندن تعرض حکومت به حقوق سندیکایی، فرا رسیده. اعتراضات در چنین شرایطی، اگر بطور هدفمند بر مطالبات اساسی متمرکز شوند، موثر خواهند بود. به وعده‌های کاذب حاکمان نباید دل خوش کرد.

بدون تلاش خود کارگران و عموم مزدبگیران، نه کارگری از زندان آزاد خواهد شد، نه اجازه فعالیت سندیکا به کسی داده خواهد شد، نباید انتظار داشت که قوانین در جهت بهبود حقوق کارگران و محرومان اصلاح شوند. فرصت را مغتنم بشماریم. مجامع عمومی سندیکایی را فرا بخوانید و سندیکاها را احیا و تشکیل دهید. برای آزادی کارگران، معلمان و دیگر زندانیان سیاسی در مقابل زندان‌ها، مجلس و ساختمان ریاست جمهوری تجمع کنید!

### بولتن کارگری شماره ۱۸۹

- **تحلیل هفته:** انتظار کارگران از "آی ال او" فشار به دولت ایران
- **از تجربه دیگران:** جنبش اتحادیه های صنفی در بنگلادش - بخش اول
- **از جهان کار:** جهان بدون کار بخش پنجم
- **گزارش:** شهرهای نفت خیز جنوب و کارگران آن
- **تشکل ها:** گزارش کانون مدافعان حقوق کارگر به اجلاس آی ال او
- **گفت‌وگو:** پروین محمدی - «مشکلات کارگری؛ بهمنی که بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود»
- **گزارش:** گشت و گذاری در مترو تهران - زنان دست‌فروش
- **برخی اخبار**

و طرفداران رنگارنگش در داخل و خارج به گوش رسید و نه کوچکترین اقدامی از طرف دولتمردان مدعی آزادیخواهی از این فعال سرشناس و حق‌طلب صورت گرفت. این بی‌تفاوتی و سکوت معنی‌دار و تأییدآمیز نسبت به زندانی کردن یک معلم که بزرگترین گنااهش از نظر دولت‌مردان و دستگاه قضایی، فعالیت صنفی است، چنان آشکار و هویداست که موجب اعتراض شورای سراسری کانون‌های صنفی معلمان به رئیس جمهور در هفته گذشته شد. با این وصف اما حتی انتشار اخبار نگران کننده در مورد وخامت وضعیت سلامتی دبیر کل کانون صنفی سراسری معلمان هم موجب شکستن سکوت مسئولان دولتی و طرفداران دولت نشد، در نتیجه معلمان، کارگران، آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان بار دیگر به وضوح دریافتند که نباید چشم امید به کسانی به غیر از خودشان و اتحادیه‌ها و احزاب کارگری مستقل ایرانی و تشکل‌های جهانی کارگری داشته باشند.

**کارگران، معلمان و دیگر زحمت‌کشان، در این گونه بزنگاه‌هاست که می‌توانند با سازماندهی اعتراضات مدنی گوناگون نه تنها رهبران‌شان را از زندان آزاد کنند، بلکه حقوق سندیکائی‌شان را نیز به شکل بازگشت‌ناپذیری تثبیت کنند**

در واقع آنچه موجب تیرنه جعفر عظیم زاده و ابطال حکم زندان وی شد، چیزی به غیر از مقاومت شجاعانه وی و این گونه حمایت‌ها و البته تلاش وکیل باوجدان این فعال سندیکایی نبود.

ماهیت دولت و دستگاه قضایی و رویکردهای اساسی هیچ یک از نهادهای حکومتی با وجود تبلیغات فریب‌کارانه‌ای که حول و حوش انتخابات اخیر رخ داد، هیچ تغییری نکرده است. در قوانین و رویکرد نظام، نسبت به حق و حقوق کارگران نیز، واقعیت این است که اثری از تغییر مثبت دیده نمی‌شود. در چنین اوضاع و احوالی، البته نوشتن نامه و درخواست آزادی اسماعیل عبدی از رئیس جمهور نیز یک کنش مدنی چالش برانگیز و محکی برای سنجش وعده‌های انتخاباتی روحانی است، اما انتظار نمی‌رود که او در این زمینه کاری انجام دهد.

اما عمیق‌تر شدن شکاف‌ها در میان جناح‌های حاکم و بالا گرفتن جنگ قدرت در میان حاکمان، وجود بحران‌ها و نارضایتی‌های گسترده و عمیق در میان اقشار و گروه‌های اجتماعی مختلف و تمایل فزاینده مردم برای گذار از وضع موجود، اجازه اعمال استبداد به سبک و سیاق گذشته را برای حاکمان به مراتب دشوارتر کرده است. از این گونه فرصت‌ها و بزنگاه‌ها کم پیش می‌آید.

اسماعیل عبدی پس از ۵۲ روز اعتصاب غذا، توسط زندانبانان به بیمارستان منتقل شد. از آغاز بازگرداندن عبدی به زندان برای گذراندن محکومیت ۶ ساله‌اش تا کنون کمتر هفته‌ای را می‌شود سراغ گرفت که اعتراضی نسبت به زندانی کردن دبیر کل کانون صنفی سراسری معلمان، توسط تشکل‌های معلمان و کارگری، نهادها و اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی انجام نشده باشد. راه افتادن چنین موجی با این وسعت در ابعاد داخلی و خارجی حکایت از خشم، نگرانی و اعتراض به رویکرد دولت در قبال فعالان سندیکایی و سازمان‌های کارگری در میان تشکل‌های کارگری در داخل و خارج کشور دارد.

**بدون تلاش خود کارگران و عموم مزدبگیران، نه کارگری از زندان آزاد خواهد شد، نه اجازه فعالیت سندیکا به کسی داده خواهد شد**

حدود یک سال پیش نیز موج اعتراضی مشابهی که در حمایت از اسماعیل عبدی و جعفر عظیم زاده مسئول اتحادیه آزاد کارگران ایران شکل گرفت، موجب عقب‌نشینی زندانبانان این دو فعال پیگیر سندیکایی و آزادی موقت هر دو از زندان شد. در آن هنگام مقامات قضایی برای پایان دادن به اعتصاب غذای این دو به آنها وعده دادند که در یک دادگاه عادلانه دوباره به اتهامات وارده به این دو فعال سرشناس سندیکایی رسیدگی کنند.

چند ماه بعد از آزادی این دو از زندان، پس از آن که موج اعتراض‌ها فروکش کرد، دوباره هر دوی آنها در دو دادگاه جداگانه محاکمه و بار دیگر به جرم‌های من‌درآوردی ناکرده، حکم ۶ سال زندان پیشین عبدی تأیید و حکم چند سال زندان جدید علاوه بر مدت پیشین برای جعفر عظیم زاده صادر شد!

پس از ابلاغ احکام جدید عبدی دوباره برای گذراندن دور محکومیت‌اش به زندان بازگردانده شد، اما عظیم زاده حاضر به بازگشت داوطلبانه به زندان نشد و در بیرون زندان به هر شکل که توانست مبادرت به اقدام و اعتراض به حکم زندانش کرد و دادگاه تجدید نظر را وادار به ابطال احکام ناروای دادگاه پیشین کرد.

با وجود این که مبنای صدور احکام ناروای عبدی و عظیم زاده مشابه بود، ولی پس از تیرنه عظیم زاده، دستگاه قضایی با وجود اعتراضات متعدد داخلی و خارجی هم‌چنان از آزاد کردن اسماعیل عبدی که در اعتراض به حکم زندان خود و امنیتی کردن فعالیت های صنفی از ۵۲ روز پیش تا کنون در اعتصاب غذا به سر می‌برد، از ابطال حکم ناروای زندان این معلم حق‌طلب امتناع کرده است. طی این مدت اما نه هیچ صدای اعتراضی در حمایت از اسماعیل عبدی از طرف دولت



## حملات تروریستی، خواسته مردم و کوتاهی حاکمیت



### مرتضی صادقی

را به خود اختصاص داده است به این سؤال پاسخ دهد که: چگونه به این راحتی تروریست‌ها توانسته‌اند در منطقه تحت حفاظتش نفوذ کنند؟

**ضربه‌پذیر بودن به معنی این نیست که اگر ضربه‌ای وارد شد چگونگی آن ضربه مورد بررسی قرار نگیرد. در عملیات روز چهارشنبه نیروهای تروریست، مجلس شورای اسلامی و آرامگاه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گرفتند. دو منطقه‌ای که اولاً حفاظت‌شده‌اند و ثانیاً این حفاظت به عهده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است**

واقعیت این است که سپاه پاسداران اگرچه در امر سرکوب مردم ایران پرونده مثبتی در نزد آریابان قدرت دارد، اما در امر حفاظت از منافع ملی پرونده مخدوشی دارد. کمتر ذهن پرسشگری است که از خود سؤال نکند: مگر سپاه مسئولیت حفاظت از جان دانشمندان هسته‌ای را بر عهده نداشت؟ چه بر سر آنان آمد؟ نتایج بررسی آن عملیات تروریستی چه شد؟ جامعه پرسشگر ایران در این روزها نمی‌پذیرد که مسئولین سپاه، همچون گذشته بر این تصور باشند که می‌توانند بدون پاسخگویی به مدیریت ناتوان خود، ادامه دهند.

۴ - یکی از موضوعات دردآور دیگری که در طی عملیات تروریستی روز چهارشنبه به جامعه و شهروندان ایرانی خسارت غیرقابل جبران وارد کرد، عدم بهره‌مندی از یک رسانه فراگیر بود. در جهان امروز در پی وقوع وقایع تروریستی در سرتاسر جهان رسانه‌های معتبر با پوشش خبری مستقیم از یک سو و از سوی دیگر با آگاهی‌بخشی به جامعه، به هر چه بیشتر امن زیستن شهروندان یاری می‌رسانند.

قدرت ارتباطی جهان امروز در حدی است که عدم پوشش دادن رسانه‌های به‌اصطلاح ملی، قادر به جلوگیری از انتشار خبر نخواهد بود؛ بلکه فقط به بازار شایعه دامن می‌زند. در جمهوری اسلامی، صداوسیما جمهوری اسلامی همواره به‌مثابه ارگانی در خدمت استبداد عمل کرده امروز نیز نه‌تنها در امر آگاه‌سازی جامعه هیچ گامی برنداشت، بلکه عدم آگاهی دادن به شهروندان تماشاگر در منطقه درگیری، لکه تیره‌ای بر پوشه سیاهش افزود.

بیشتری برخوردار بود. لازم است رهبر و رئیس مجلس شورای جمهوری اسلامی بدانند که با توجه به قدرت رسانه‌های امروز مردم و در شرایطی که گروه تروریستی داعش تصویر اقدامات جنایت‌کارانه خود را از اتاق نماینده مجلس به جهان مخابره می‌کند و عملیات تروریست ۵ ساعت به طول می‌انجامد، کوشش در عادی جلوه دادن اوضاع، آن‌هم در شرایطی که دوازده تن از مردم کشورمان جان خود را از دست داده‌اند، با کلمات بی‌محتوایی چون "ترقه‌بازی"، به طنز بی‌مزه‌ای شبیه است که قادر به خندانن کودک هم نیست!

۲ - اگرچه با انتشار خبر اقدام تروریستی در ایران جریان‌ات افراطی کوشش داشته و دارند تا زرمه‌های تشنج‌زدایی که در حاکمیت ایران وجود دارد را تخطئه و این‌گونه عنوان کنند که این حملات تروریستی نتیجه حل اختلاف‌ها با دول درگیر با ایران در پشت میز مذاکره است، اما واقعیت این است که مردم ایران در طی سال‌های گذشته بارها و بارها و با استفاده از هر امکانی، نشان داده‌اند که صلح را انتخاب کرده، و در شرایط کنونی اگرچه خواستار امنیت و مقابله با تروریست‌ها هستند، اما معتقدند مبارزه با تروریسم نیاز به همبستگی بین‌المللی دارد و نیاز همه کشورهاست؛ از این رو لازم است که ایرانیان، همگام با دیگر نیروهای مخالف تروریسم در جهان، در راه ریشه‌کن کردن تروریسم از هر ابتکار راه‌گشا و واقعی استقبال نمایند.

**درحالی‌که در جهان امروز مهم‌ترین موضوعی که در هر حادثه تروریستی به آن اهمیت ویژه داده می‌شود، جان افراد و سرنوشت قربانیان است، در گفته‌های علی لاریجانی و علی خامنه‌ای، مردم، به مثابه پرداخت‌کنندگان اصلی هزینه هیچ جایگاهی نداشتند**

۳ - در امر حفاظت و امنیت، واقعیت این است که عملیات تروریستی علی‌رغم قابل‌کنترل بودنش به‌طور کامل قابل‌مهار نیست و هر لحظه می‌تواند به وقوع بپیوندد؛ و هر کشوری با هر میزان ضریب امنیتی می‌تواند مورد ضربه و آسیب قرار گیرد؛ اما ضربه‌پذیر بودن به معنی این نیست که اگر ضربه‌ای وارد شد چگونگی آن ضربه مورد بررسی قرار نگیرد. در عملیات روز چهارشنبه نیروهای تروریست، مجلس شورای اسلامی و آرامگاه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گرفتند. دو منطقه‌ای که اولاً حفاظت‌شده‌اند و ثانیاً این حفاظت به عهده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. حال که علی‌رغم این‌همه تبلیغات این نهاد نظامی - امنیتی، این دو مکان و به‌ویژه مجلس شورا به راحتی از سوی تروریست‌ها مورد تعرض قرار گرفته، جا دارد که ضمن اعتراض و درخواست بازخواست مسئولین آن به‌طور شفاف، این نهاد که میلیون‌ها دلار بودجه کشور

اگرچه چند روز از حوادث تروریستی تهران می‌گذرد، اما هنوز در مورد آن اطلاعات دقیقی در دست نیست و طبیعتاً تا اطلاع دقیقی در دست نباشد امکان تحلیل جامع موضوع ممکن نیست. اما این عدم وجود اطلاعات کامل مانع از بررسی ابعاد آشکار آن نمی‌شود، و لازم است هر نیروی سیاسی جایگاه و ارزیابی خود را از این واقعه ارائه دهد، تا از طرفی جایگاه خود در این منازعه را روشن کند و از طرف دیگر با نقد دلسوزانه آنچه که گذشت، مخاطب خود را به اندیشیدن در مورد مطالبات موردنیاز در این مقطع ترغیب نماید.

**یکی از موضوعات دردآور دیگری که در طی عملیات تروریستی روز چهارشنبه به جامعه و شهروندان ایرانی خسارت غیرقابل جبران وارد کرد، عدم بهره‌مندی از یک رسانه فراگیر بود**

۱ - حادثه تروریستی امروز ایران مانند همه اعمال تروریستی در وهله اول قربانیان خود را از بین شهروندان عادی گرفت؛ شهروندانی که در شرایط سخت امروز تأسف و تالمی مضاعف به همراه داشت. از این رو لازم است به بازماندگان همه قربانیان تسلیت گفت و اعلام کرد ما در این غم جان‌سوز خود را در کنار آنان می‌دانیم و قربانی شدن هریک از آنان را خسارتی سنگین برای کشور و جامعه ارزیابی می‌کنیم؛ برای آنان صبر و شکیبایی آرزو داریم؛ برای مجروحین جنایت نیز سلامتی هرچه زودتر آرزو کرده و حاکمیت را مسئول و موظف به ارائه عالی‌ترین خدمات درمانی و یارانه‌ای تا بازگشت آنان به رول عادی زندگی می‌دانیم.

در کنار یکی از نکاتی که در ابتدا لازم است به آن اعتراض شود ادبیاتی است که علی لاریجانی به‌عنوان رئیس مجلس ایران و آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان رهبر جمهوری اسلامی در برخورد به واقعه اتخاذ کردند. درحالی‌که در جهان امروز مهم‌ترین موضوعی که در هر حادثه تروریستی به آن اهمیت ویژه داده می‌شود، جان افراد و سرنوشت قربانیان است، در گفته‌های علی لاریجانی و علی خامنه‌ای، مردم، به مثابه پرداخت‌کنندگان اصلی هزینه هیچ جایگاهی نداشتند، و کوشش آنان برای بی‌اهمیت جلوه دادن حادثه از بار

## انتظار کارگران از "آی ال او"

### فشار به دولت ایران، اجرای مقوله نامه ها ۸۷ و ۹۸

#### صادق کار

قانونی فعالیت سندیکا های کارگری است.

این درخواست از طرف اکثریت اتحادیه های کارگری جهان نیز مورد حمایت قرار دارد و به همین خاطر همه ساله نمایندگان اتحادیه های کارگری جهانی با شرکت در اجتماعاتی که به همراه فعالان کارگری ایرانی در محل مقر سازمان بین المللی کار در ژنو برگزار می شود، ضمن اعتراض به پامال سازی حقوق سندیکایی و پیگرد رهبران و فعالان تشکل های کارگری از این خواست زحمت کشان ایران حمایت می کنند.

با این اوصاف کارگران و مزدبگیران پدی و فکری و هم چنین تشکل های مستقل کارگری می دانند که وادار کردن دولت به پذیرش حقوق سندیکایی و پذیرش مقوله نامه های سازمان بین المللی کار بدون افزایش تلاش و مبارزه آنها با توسل صرف به سازمان بین المللی کار بخاطر چیرگی نمایندگان کارفرمایان و دولت های مدافع سرمایه داران در این سازمان میسر نیست و با تلفیقی از این دو و بخصوص با حمایت بخش سندیکایی و کارگری "آی ال او" است، که می توان به این هدف رسید.

**در واقع بر خلاف ادعای دروغ هفده تن، آن چه در ایران سبب افزایش فزاینده حوادث کار و تلفات انسانی آن شده، نه کمبود دانش و قانون، بلکه تعلیق عملی و عامدانه مقررات ایمنی و مقوله نامه های مربوطه توسط مدیریت وزارت کار است**

تا وقتی که چنین است مقامات وزارت کار همه ساله می توانند با خیال راحت کماکان مقوله نامه های سازمان بین المللی کار را که نتیجه دوره معینی از توازن قوا بین کار و سرمایه هستند را با کمک بخش های غیر کارگری "آی ال او" زیر پا نهند و یا گزارش های ساختگی که تهیه و ارائه می دهند، امورات شان را بگذرانند. از کسانی که بعنوان نماینده "کارگر" به همراه هیئت ایرانی به اجلاس سالانه این سازمان می روند نیز انتظار نبوده و نیست که کوچکترین دفاعی از حقوق سندیکایی کارگران و مزدبگیران انجام دهند، منتهی این واقعیت ها نباید باعث شوند که فعالان و تشکل های مستقل به این دلایل این عرصه را به فرصت طلبان و جیره خواران صاحبان سرمایه وانهند. لازم است از مقوله نامه ها در همه جا با جدیت و به قوت گذشته دفاع و برای اجرایشان تلاش کرد، ولی خطاست هرگاه که اهمیت سازمان بین المللی کار و اجلاس های سالانه اش بیش از آن چه که هست جلوه داده شود. زیرا ضمن این که در میان مزدبگیران ممکن است توهم ایجاد کند، از تلاش مستقلانه خود کارگران برای کسب حقوق شان خواهند کاست.

ادامه یافته و وخامت آن به حدی رسیده که در گزارش سازمان بین المللی کار نیز منعکس گردیده است.

**کسانی نیز که تحت عنوان نمایندگان کارگران ایران توسط مقامات وزارت کار دست چین می شوند، در عمل خدمتگزار دولت و کارفرمایان اند و به همین دلیل سابقه ندارد که طی ۲۸ سال گذشته این قبیل افراد در اجلاس سالانه این سازمان کلامی در حمایت از حقوق سندیکایی کارگران بر زبان آورده باشند**

در واقع بر خلاف ادعای دروغ هفده تن، آن چه در ایران سبب افزایش فزاینده حوادث کار و تلفات انسانی آن شده، نه کمبود دانش و قانون، بلکه تعلیق عملی و عامدانه مقررات ایمنی و مقوله نامه های مربوطه توسط مدیریت وزارت کار است.

در مورد نقض مقوله نامه ۹۵ که ناظر بر پرداخت به موقع و منظم دستمزد است و در قانون کار نیز بر آن تاکید گردیده، قضیه آن قدر روشن است که هیچ کدام از مقامات دولتی نمی توانند بهانه ای برای توجیه آن بیاورند. دولت ایران به رغم ادعاهای فریب کارانه و تکراری مقامات آن مبنی بر همکاری با سازمان بین المللی کار برای اجرای مقوله نامه های بنیادین این سازمان، همواره از اجرای مقوله نامه ها سر باز زده اند و متاسفانه سازمان بین المللی کار نیز به دلیل دو برابر بودن تعداد نمایندگان کارفرماها و دولت ها به نسبت نمایندگان کارگران هیچ گاه به طور جدی مقامات دولت ایران را جهت اجرای مقوله نامه ها تحت فشار قرار نداده اند و کسانی نیز که تحت عنوان نمایندگان کارگران ایران توسط مقامات وزارت کار دست چین می شوند، در عمل خدمتگزار دولت و کارفرمایان اند و به همین دلیل سابقه ندارد که طی ۲۸ سال گذشته این قبیل افراد در اجلاس سالانه این سازمان کلامی در حمایت از حقوق سندیکایی کارگران بر زبان آورده باشند.

به عنوان نمونه، پس از روی کار آمدن دولت خاتمی تحت فشار هیئت موسسان سندیکاهای کارگری که خواهان اجرای مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ و رفع موانع قانونی و دولتی فعالیت سندیکا های کارگری شدند، طبق توافقی که بین هیئت اعزامی سازمان بین المللی کار و وزیر کار خاتمی امضاء شد، قرار بود این موانع برداشته شوند، ولی دولت به دلیل مخالفت خانه کارگر از پیگیری قضیه منصرف شد و "آی ال او" هم دنبال قضیه را نگرفت. هم اکنون نیز خواست کارگران و تشکل های کارگری در ایران فشار جدی "آی ال او" به دولت ایران برای اجرای تمام و کمال مقوله نامه های بنیادین کار و به ویژه مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ و رفع موانع دولتی و

در گزارش کمیسیون ناظر بر رعایت مقوله نامه ها و توصیه نامه های سازمان بین المللی کار که جهت ارائه به یکصد و ششمین اجلاس سالانه سازمان بین المللی کار تهیه شده، از دولت ایران خواسته شده که در مورد نقض دو مقوله نامه این سازمان توضیح دهد. بنا به این گزارش که توسط مسئولان "آی ال او" تهیه شده، دولت ایران مقوله نامه های ۹۵ و ۱۵۵ این سازمان در مورد دستمزد، ایمنی و بهداشت محیط کار را نقض کرده و به همین جهت بایستی در این دو مورد پاسخ گو شود.

به همین سبب، سید حس هفده تن مشاور وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی که در هفته گذشته به همراه یک هیئت ۲۰ نفره از نمایندگان دولت، کارفرمایان و افراد گزینش شده از میان تشکل های کارگری وابسته به قدرت حاکم برای شرکت در یک صد و ششمین نشست سالانه سازمان بین المللی کار راهی ژنو شده است.

وی در سمت مدیرکل دفتر بین المللی وزارت کار پیرامون مقوله نامه ها و توصیه نامه های ایمنی و بهداشت کار در بخش معدن و ساخت، در جلسه کمیته ای که بر رعایت مقوله نامه های مذکور نظارت می کند، حاضر شد و توضیحاتی در این مورد داده است.

**لازم است از مقوله نامه ها در همه جا با جدیت و به قوت گذشته دفاع و برای اجرایشان تلاش کرد، ولی خطاست هرگاه که اهمیت سازمان بین المللی کار و اجلاس های سالانه اش بیش از آن چه که هست جلوه داده شود**

هفده تن در گزارشی که متن آن در خبرگزاری "ایلنا" نیز منتشر شد، بدون اشاره مشخص به این شکایت و نقض مقوله نامه های سازمان بین المللی کار و ارایه آمار و ارقام های کلی راجع به وضعیت ایمنی و بهداشت محیط های کار در جهان و تعریف و تمجید چاپ لوسانه از مسئولان ذی ربط در سازمان بین المللی کار از پاسخ روشن به دلیل نقض مقوله نامه ۱۵۵ که توسط دولت ایران نیز امضاء شده سر باز زد. معاون ارشد علی ربیعی در بخش دیگری از این سخنرانی خود مواردی از اقداماتی را که در این زمینه تا کنون انجام داده برشمرد که تنها در روی کاغذ می تواند انجام شده باشند! اگر به راستی اقداماتی که آقای مدیر کل مدعی هستند برای بهبود ایمنی و بهداشت کار انجام شده است، پس به چه علت طی چهار سال مدیریت ایشان در سمت معاون ارشد وزیر کار و وضعیت ایمنی و بهداشت محیط های کار و تعداد حوادث و شمار کشته شدگان این حوادث با شتابی به مراتب بیش از گذشته

## سمتگیری‌های ناگزیر!

بهراد کریمی



### پیشگفتار

در سمینار هفته گذشته "رادیو زمانه" که به بررسی نتایج انتخابات ریاست جمهوری اسلامی اختصاص داشت، سخن من با این گزاره شروع شد: آنچه رخ داده و می‌دهد جای شگفتی ندارد!

نوشته زیر، بسط یافته همین نگاه است و تز محوری آن نیز اینک: تحولات سیاسی کشور در سمت پس راندن واپسگرایی پیش می‌رود. اینک، اردیبهشت ۹۶ مختصه خود ویژه‌ای بود از آن مسیری که با دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز یافت. اینک، اگر دوم خرداد در مقام نخستین نماد بدرستی موجب شگفتی شد، اما تکرارش در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ را نمی‌توان به چیز دیگری جز قانونمند بودن روندها تعبیر کرد. و اینک، با قانونمندی "نه!" گفتن جامعه عرف گرا به جریان واپسگرایی در مقیاسی کلان مواجهیم و تجلی شکاف اصلی بین نو و کهنه که وقتی به عرصه سیاست می‌رسد از تعارض گرهی بین سکولاریسم و حکومت ولایتی خبر می‌دهد. این دو برآمد سال‌های ۷۶ و ۹۶، صرفنظر از تفاوت‌هایشان با هم که کم نیز نیستند، ولی در دو موضوع پایگاه اجتماعی و سمتگیری کلی حرکت یکی هستند. اگر "دوم خرداد" طلوع جامعه مدنی بود و "سبز" اوگیری جنبش مدنی، برآمد اخیر را اما جا دارد تا بیانگر نفوذ و حضور آن دانست در حیات خلوت محافظه کاران نظام که با کاستن از ارتفاع خود به گسترش عرضی و عضو گیری از استعدادها "عقل سلیم" در رژیم روی آورده است! واقعیتی هم حاکی از قسماً "بورکراتیزه شدن این روند که وجه منفی قضیه است و هم همزمان، مبین پیشروی‌اش در "عمق استراتژیک" نظام ولایتی! در هر حال اما بیانگر نمودی از روند "نه!" گفتن جامعه به ولایت و حلقه زنجیری از زنجیره بیست ساله.

### ۱- نگاه به صحنه

و اکنون در پی انتخابات، هم صحنه سیاسی پدید آمده را باید دید و هم آنی که زیر پوست جامعه جریان دارد. ابتدا و بگونه گذرا از اولی بگویم تا بعداً برسم به دومی که اصل موضوع را هم آن می‌دانم.

### ۱-۱) اقتدارگرایان، ناگزیر از شکست خوردن‌اند!

متکی بر یک جمع بست فشرده در رابطه با وضع، می‌توان گفت که افراطیون ولایت، فعلاً در برنامه‌شان برای دفن جمهوری متوقف شده‌اند بی آنکه البته از عملی کردن چنین قصدی دست شسته باشند. در این دور از مضاف میان دو گرایش عمده در نظام، اقتدارگرایان ناکام ماندند اما نه اینکه شکست وارده بر آنان از نوع تک ضربه ارزیابی شود و یا اولین آن. این تلخکامی،

ادامه سلسله شکست‌هایی است آوار شده بر سرآنان از سال ۷۶ به اینسو. و اینبار با این تفاوت که، حتی در بیشترین اتحاد خود در قالب "جمنا" زمین خورده‌اند. همین جا هم باید گفت که ظهور پدیده "احمدی نژاد" دور اول را نیز نباید فتحی برای ذات اقتدارگرایی دانست. ۸۴ بیشتر یک بهره برداری مقطعی از فضای دو قطبی پوپولیستی خاص در آن برهه بود، بهمانگونه که دوره دوم ناسیونالیسم امام زمانی وی، حاصل کودتا و خروجی یک تقلب کلان در ۸۸. جان مطلب در اینست که اقتدارگرایان محکوم به انزوای روزافزون هستند و ناگزیر از تحمل شکست مدنی حتی در مهندسی شده‌ترین انتخابات‌ها.

ناکامی اخیر جبهه ولایتی با هیچیک از تشبثاتی چون کم آوردن‌ها کاندیداهایشان در جریان مناظرات، "نا مناسب" بودن کاندیدای برگزین آنان و یا موارد فنی و تاکتیکی دیگر قابل توضیح و توجیه نیست. گرچه آنها کماکان وجود و حضوری تعیین کننده در ساختار قدرت دارند و نیز نیروی میلیونی سازمانیافته‌ای تحت فرمان خود، اما چون مقابل اکثریت تغییر خواه جامعه ایستاده‌اند محکوم به زمین خوردن در میدان‌های رقابت انتخاباتی هستند. آنها در هر آنجایی که مردم بتوانند مهر و نشان خود را - و ولو نه در اندازه درخور دموکراسی واقعی- بر رقابت‌های درون سیستمی بکوبند، با "نه!" عمومی مواجه می‌شوند. شکست "رئیسیتی"، در اصل بیانگر ناکامی جریان پشتیبان و برکشاننده او بود و نه صرفاً ناشی از بدنامی وی. اگر بخشی از جامعه او را در چهره سفاک راسیونیت اسلامی شناخت که برآستی هم جز مرگ و کشتار چیزی در انبان خویش ندارد، بخش‌های بسیار بیشتر اما وی را کاندیدای مطلوب ولی فقیه و اصل برنامه شخص "رهبر" یافتند و در وجود او ویرانگری و جنگ و خشونت محض را ردگیری کردند! رد آن از سوی اکثریت جامعه یعنی سه چهارم جامعه را می‌باید که نقد و نفی ولایت و منش ولایتی در یکی از منطبق‌ترین چهره‌های آن برشمرد.

### ۱-۲) نظام در سمت دوفطبی شدن باز هم بیشتر و تفرقی فزونتر!

واقعیت این مقطع، تشدید پولاریزاسیون است در نظام. "خامنه‌ای" در رویا سیر می‌کند وقتی حکم بر احتراز از دو قطبی شدن انتخابات می‌دهد! و چنین رهنمودی در حالیکه، با بیشترین مهندسی‌ها نیز گریزی از قطبی شدن انتخابات نبود. این رودرویی‌ها، ریشه در دو رویکرد کلان درون نظام دارد و هر دو هم با هدف حفظ نظام. یکی با نگاه اقتدار گرایانه و دیگری اعتدالی. درست مشابه آنچه که در ساختارهای مبتنی بر امریت عقیده سراغ داریم! نظام ولایتی از مدتها پیش رو به دو قطبی شدن گذاشته زیرا که اکثریت قاطع جامعه در برابر واپسگرایی است و واپس گرایی، ناچار از زیست در بحران و روآوردن به ماجرا علیه جامعه مدنی در درونمرز و صلح و امنیت در برونمرز. جدال در نظام، نه فقط حاد است که دیوار فاصله‌ها در آن بگونه اجتناب ناپذیری رو به ارتفاع بیشتر دارد! "حسن

روحانی" که کادر بسیار وفاداری برای بقای نظام است، از نظر اهل ذوق در ولایت دیگر در زمره "خودی‌ها" نیست! زدن او را از همین حالا کلید زده‌اند! مسئله، مواجهه دو رویکرد کلان است با همدیگر در سیستمی که مدام از اکثریت مردم "نه!" می‌شنود. یک رویکرد در آن دفاع از خویش را در حمله به بیرون از خود می‌بیند و برای ابراز هویت در پی تعرض می‌دود، دیگری اما حفظ نظام دینی را در تمکین‌اش به نوعی از عقلانیت می‌جوید. زایش و باز زایی پیوسته "کدامین آینده برای حکومت اسلام؟"، دغدغه تعطیل ناپذیر در این نظام دینی اساساً متعلق به روزگار سپری شده است.

تسریع تجزیه در اقتدارگرایان و فاصله گیری روز افزون اصولگرایانی از آن و هژمون یابی جریان موسوم به "پایداری" در ائتلاف ولایتی از یکسو و توسل اعتدالیون به مواضع اصلاح طلبانه - البته در حال و هوای موسم انتخاباتی- از دیگر سو، در اساس نشان از اعمال فشار جامعه به حکومت دارد. در عین حال اما، صحنه گردانی نیروی اقتدار در انتخابات با چهره "رئیسیتی" - این عمده نماد مولفه روحانیت حکومتی در بلوک قدرت- و کناره گیری "قالیباف" - مرتبط با منافع سپاه - به نفع شهردار مقتدر، نشانگر آنست که هنوز هم نمی‌توان و نباید سپاه را هر کاره ساختار قدرت دانست! روحانیت حکومتی اگر هم بدون سپاه دود هواست، اما چنین نیست که به راحتی دست بالا بودنش در قدرت را به سود سپاه وانهد! نماینده بلاواسطه قدرت اصلی در جمهوری اسلامی، هنوز هم روحانیت حکومتی سازمانیافته حول "بیت" است اگرچه در شرانکنی ارگانیک با نهاد نظامی - امنیتی سپاه.

### ۲- ۱) نیروی مستقل و امتناع جامعه

باید در نظر داشت که نه رای اقتدارگرایان ۴۰ در صد بوده است و نه که رای ائتلاف اعتدال- اصلاح ۶۰ درصد! ما با رقمی نزدیک به ۵۰ در صد از مجموع رای مستقل از جناحین حکومتی و رای امتناع نسبت به نظام در جامعه روبرو هستیم که در آن چگالی تحول خواهی دایماً رو به افزایش دارد! گرچه اپوزیسیون در معنای واقعی خود پراکنده و کم چهره است، حضور آن را اما می‌باید در متن جامعه مدنی دید که از دل آن و به طریق آن ایفای نقش می‌کند. جامعه مدنی‌ای که، در دل خود صدها هزار منفرد تأثیر گذار بر محیط دارد! بعلاوه، بخشی از کارکرد نقد سیستم برعهده خود آن افتاده است و طبعاً هم با کارکردی کنترل شده! "اپوزیسیون" که هم مایه دردسر است برای سیستم و ...



## سمت‌گیری‌های ...

ادامه از صفحه ۱۱

هم البته به دلیل تعلق خاطری که به حکومت دینی دارد عاملی برای بروز تناقضات و سست پای‌ها در مقابله نوع اپوزیسیونی جامعه با ولایت! یک چشم اسفندیار مشترک هم برای حکومت ولایی و هم جامعه خواهان تحول؛ و همزمان، حلقه‌ای نیز برای اتصال این دو با همدیگر! از یاد نباید نهاد که این بخش از سیستم - اصلاح طلبان بعلاوه اهل اعتدال- تنها به اعتبار برخوردار بودنشان از حمایت بخشی از این ۵۰ درصد است که می‌تواند خود را روی آب نگهدارد. وگرنه، در کادر حکومت ولایی با تمرکز بیشترین نهادهای قدرت در دست نیروی انتصابی از سوی ولی فقیه، آن را محلی از اعراب نخواهد بود.

در عین حال، به تاکید باید گفت که اگرچه جامعه مدنی نه متحزب است و نه برخوردار از تشکلی چندان، اما خیلی هم توده وار عمل نمی‌کند. مردم امروز در سر بزنگاهها و به یمن شبکه‌های ارتباطی دیجیتال، از خود واکنش جمعی نشان می‌دهند و حتی به کنش منظم گروهی دست می‌زنند. جامعه به انتکای آگاهی و امکانات نوین، از موضع عمدتاً تدافعی تاکتونی خود خارج شده و به تعرض‌های موضوعی روی آورده است؛ اما هنوز هم نه قابل تعریف در سامان یافتگی حزبی و هدایتی سازمان داده شده!

### ۲. آنچه که زیر پوست جامعه جریان دارد.

آنچه در فوق آمد البته یک نگاه عمومی است به صحنه و نه ورود در فعل و انفعالات مشخص و جاری که طبعاً پرداختن به اینها نوشتار تحلیلی خاص خود را می‌طلبد. همانگونه که تبیین هر آنچه ذیلاً در پاره روندهای زیر پوست جامعه خواهد آمد، بیشتر نگاهی است از منظر استنتاجات سیاسی و صرفاً نشان دادن سمت و سوی تحولات سیاسی تا متمرکز شدن بر تحولات اقتصاد سیاسی جامعه.

#### ۱- ۲۰) شکاف گرهی در ایران!

شکاف گرهی جامعه ایران، شکاف بین مدرنیته و سنت است. اما با این درک که نه هر مدرنی تهی از سنت است و نه هر تغذیه از سنت لوماً معنی واپسگرایی دارد. هم از اینرو، اصل مسئله ایران را می‌باید سکولاریزاسیون ساختار قدرت فهم کرد. تبیین تضاد بین دموکراسی و دیکتاتوری به عنوان شکاف اصلی و گرهی جامعه، گمراه کننده است و اغتشاش آفرین. زیرا که دور زدن معضل گرهی جامعه یعنی حاکمیت مبتنی بر دین را در پی دارد. پس اگر هم می‌بینیم که فراگیرترین تقابل سیاسی در جامعه ما در صف‌آرایی بین دموکراسی خواهی و حفظ باروی استبداد است که جنبه عمدگی می‌یابد بخاطر آنست که خود این شکاف از استوار بودنش بر بن مایه تضاد گرهی سرچشمه می‌گیرد. سوار کردن هدف دموکراسی و جمهوریت بر راه حل سکولاریزاسیون قدرت - سوار

کردنی که برای ما جمهورخواهان دمکرات سکولار و در دل آن چپ دمکرات موضوعی کلیدی است- فقط و فقط مربوط به پسا معماری سیاسی است و سمت دادن آگاهانه به نوع حل تضاد گرهی جامعه که همانا شکاف است بر سر سنت و تجدد و میان گزینش برای ماندن در دیروز یا که هم‌روزگار شدن با امروز!

عمده صف‌آرایی در حکومت هم در تحلیل نهایی بازتاب صف بندی اصلی است بین جامعه و حکومت. شکاف‌های درون حکومتی را نهایتاً و عمدتاً باید چیزی دانست چونان انعکاس شکاف اصلی بین جامعه و جمهوری اسلامی ولو که گذر کرده از هزار توی منافع گروه‌بندی‌های قدرت. این صف‌آرایی، تاریخ خود را دارد. از جناح بندی چپ و راست دهه نخست انقلاب در حکومت شروع شد و در نیمه اول دهه هفتاد به چپ مدرن و سنتی و راست مدرن و سنتی گذر کرد که جوهراً نیز در همان تقسیم به نو و سنتی بودنش تازگی داشت! بدش هم دیدیم که به تقسیم بندی بر سر اصلاح طلبی و اصولگرایی فراروئید تا در ادامه به این آخرین تقسیم بندی میان خود برسند: اقتدارگرایان و اعتدالیون (نرمالیزه‌ها)! و پوش همه اینها، در اساس رودرروی دو نیرو، یکی خواهان به روز شدن و دیگری پاسدار کهنگی! یکی اهل زمانه و دیگری خلاف زمانه! و این دومی، بر بستر ورشکستگی‌های ایدئولوژیک از یکسو و پاسداری از الزامات منافع دنیوی از سوی دیگر محکوم به انزوا در خود، چه با تغییر نسل در خود و چه بر اثر فن‌آوری‌های جهان ما.

### ۲-۲) حکومت محکوم به شکاف از درون!

سکولارهای مخالف و منتقد جمهوری اسلامی در همان چهار دهه پیش یک موضوع را درست حس کردند که عبارت بود از بی‌افق دانستن این نظام. ما در مجموعه خود این را درست فهمیدیم که در مناسبات بین جامعه سکولار و امروزین با مرده ریگ ملا صدرا و آخوند مجلسی و شیخ فضل‌الله‌ها، همانا این اولی است که سرانجام دومی را زیر خواهد گرفت. خطای سکولارها در مواجهه با حکومت دینی برآمده از دل انقلاب در دو جا رو آمد. اولی با خصلت فراگیر و همگانی در آنجا که تقریباً جملگی مخالفان و منتقدان، این زیر گرفته شدن را در چشم انداز کوتاه نشانند و با دستکم گرفتن توانایی‌های تازه به قدرت رسیدگان تازه نفس برای اعمال منویات‌شان بر جامعه مدرن اندیش و سکولار آن را چیزی پیش از یک پارانتز ندیدند. و از آنجا هم که به آن بهای لازم ندادند، برای مواجه شدن با این یورش سنگین نیز نتوانستند نقشه درخوری عرضه کنند! سکولارها زیر ضربات مداوم و مهلک این بختک، هم صحنه را باختند و هم برای مدتی خود را، زمان برد تا بخش‌هایی از آن به خود آیند و قدرت خویش را در همان پتانسیلی ببینند که از اول هم می‌بایست در آن می‌دیدند: مقاومت نوع چراغ خاموش اما استراتژیک جامعه‌ای هر دم بیشتر مدرن علیه ولایتی مدام منقبض در خود! خطای دوم اما خاص بود و نمایان در دو وجه که به ارزیابی از شکاف موجود در حکومت - و شکاف نیز از همان آغاز- بر می‌گشت. یک بخش از سکولارها به خطا چنین پنداشتند که غلبه جامعه بر واپسگرایی در فرایند

استحاله و "شکوفایی" بخش بزرگی از واپسگرایان بر بستر "که بر که؟" درون نظام می‌تواند به بار بنشیند و بخش دیگری از آن یا دعوایند درون سیستم را جنگ زرگری فهم کردند و یا که به آن اهمیت لازم ندادند و در سیاست خود وارد نکردند.

حال آنکه شکاف، ذاتی این نظام است و گذر از آن بی محاسبه بار و جایگاه این شکاف ناممکن. نظامی برآمده از دل انقلابی متناقض، که خود اسلامی‌ها نیز برغم اشتراکات دینی بسیار با یکدیگر، اما بخاطر تعلقات به افق و ضد افق‌هایی متمایز، در تفاوت از هم بوده‌اند و در رقابت‌های دایم و گهگاه در منازعاتی تند با همدیگر! طرفین این شکاف اصلی، پس از آن چند سال نخست مستانه انقلاب، متدرجاً و طی یک روند بغرنج به جایگاه‌های واقعی‌شان سوق یافته‌اند. هر چه هم که جلوتر آمده‌ایم این جاگیری‌ها پر رنگ تر شده و می‌شوند. صف آرایی اصلی در این حکومت هم طی بیش از سی و هشت سال از عمر آن، در اساس و نهایتاً بین ولایت بیشتر یا جمهوری بیشتر تبلور داشته است!

### ۲-۲) دو منشاء و دو آینده!

از همینجاست که پناه آوردن همه واپسگراترین‌های نظام واپسگرا در طول دهه شصت به ولایت فقیه را امری کاملاً قانونمند باید فهمید! ولایت برای آنها یک قلعه مستحکم بوده در مجموعه برج و باروی قدرت بعد انقلاب جهت پاسداری از موجودیت خویش و حفظ موقعیتی که نصیب‌شان شده بود. سمتگیری آنها بسیار زود در ولایت علیه جمهوریت و انتصاب در مقابل انتخاب سر برآورد. اگر مشروطیت بقای خود را در یک پارلمان قوی دیده بود، فقاقت حکومتی اما دوام خود را در ولایت جست! این اصلاً تضادی نبوده و نیست که بخشی از محافظه کارانی که در اوایل جمهوری اسلامی نمی‌توانسته‌اند از ولایت فقیه و "واجب واجبات" خمینی را هضم کنند اما بسی زود دریافتند که این "تجدید نظر" خمینی در اصول شرع، می‌تواند بهترین سکوی آنها باشد برای بازپس گیری مواضع تاریخاً از دست داده، یورش به فرهنگ مدرن از جایگاه سنت و تکیه‌گاهی جهت دفاع از منافع سرشاری که از قبل حکومت دین به دست آورده‌اند! آنها از آینده می‌ترسیدند و می‌ترسند. روانشناسی خشم آنها از مردم و جامعه گیتیایی، درک شدنی است! "علم الهدی‌ها اشتباه نمی‌کنند وقتی رسماً می‌گویند خطر از ناحیه خود مردم است و کسانی چون "سعیدی" - این نماینده "خامنه‌ای" در سپاه- "عقل" به خرج می‌دهند آنجا که خطر گریز جوانان از انقلاب را یادآور می‌شوند! دو گوش این واپسگرایان، نبض جامعه مدرن را دقیق می‌شنوند و شامه‌شان حس زمانه را درست بو می‌کشند!

در مقابل اینها، طیفی از "خط امامی"‌ها، "جناح چپ"، "سازندگی"‌ها، "اصلاح طلبان"، "سبز"‌ها و اکنون "اعتدالیون" بوده و هستند که در عین خودویژگی‌های منحصر به خود، مجموعاً اما در سمتگیری کلی مشترک بوده‌اند. دارای اشتراک با هم در مخالفت‌شان علیه واپسگرایان ذوب در ولایت و سیاست‌ها و برنامه‌های آنها. ...

## سمت‌گیری‌های ...

ادامه از صفحه ۱۲

و اصلاً هم تصادفی نیست که آنها در مبارزه درون سیستمی همواره چشمی به جامعه دارند و نیازمند یار گیری از سکولارها برای تقویت توان خود در برابر رقیب!

پرسشی که می‌تواند به فهم سمت‌گیری‌ها در جمهوری اسلامی طی این چند دهه جهت دهد مکتب در گذشته پیشا انقلاب طرفین شکاف اصلی در این حکومت است. این اصلاً تصادفی نیست که پیشینه عقیدتی بیشترین این یکی طیف را در "اسلام سیاسی" خارج از حوزه می‌یابیم و منشاء اقتدارگرایان را عموماً در حوزه! در واقع، اگر کاربسمای "خمینی" به اتکای آن سیل مهیب پوپولیسم شوریده توانست اولی‌ها را در جریان و فردای انقلاب و برای یکی دو دهه زیر هژمونی خود گیرد، از دو دهه پیش ولی شاهد واگرایی رو به تعمیق در بین این دو می‌شویم. و چرا؟ زیرا که ولایت رو به انزواست! و طنز اینجاست که اصلاح طلبان هنوز هم می‌خواهند نانخور میراث خمینی جلوه کنند حال آنکه چه خود بدانند و آن را معترف شوند و چه نه، درست در دور شدنشان از خط فکری امام راحل است که رو به تکوین دارند! این اصلاً جای شگفتی نباید داشته باشد اگر پیاده نظام‌های اولیه قدم بردار در میدان ولایت را عموماً می‌توان در میان "خط امامی"ها و "جناح چپ" و "اصلاح طلبان" بعدی بازیافت، از آن ولایت متاخر را برعکس اما غالباً در وجود "هیئتی"ها و مداحان و "سربازان گمنام" اطلاعاتی بسیج و سپاه سراغ می‌باید جست! اگر در جریان انقلاب و دوره بلافاصله پس از انقلاب، این "حوزه" سیاسی شده بود که توانست از جوانان "اسلام انقلابی" عضوگیری کند، از اواسط دهه هفتاد خورشیدی اما این "اسلام رحمانی" و "عقلایی" است که نفوذی دامنگستر در نسل تازه پیدا می‌کند! گویا آینده هر یک از دو سوی این رقابت کلان، در گرو احضار روح گذشته آنهاست!

## ۴ - ۲) فرصت و خطر

این نگاه البته با خوش بینی قدرگرایانه مرز دارد که بنا به مقدرات آن، هر دچار آمده به تناقض در جمهوری اسلامی حتماً هم از حکومت مبتنی بر دین کنده خواهد شد و به سکولاریسم خواهد پیوست. حرف اینست که سرنوشت این نیروی درگیر تناقض، تجزیه مداوم است و سرگذشت آن، سوگیری ناگزیر در جهت یکی از دو قطب اصلی، این نیروی دایماً درگیر بازتولید تناقض در خویش، محکوم به تقسیم شدگی است بر بستر باز اندیشی و تعیین تکلیف با تعلقات هویتی و بر پایه منافع و مصالح مادی. در جریان این تجزیه، بخش‌هایی از آن چه بخاطر باورهای فکری و چه منافع که دارند با قدرت ولایتی باقی خواهند ماند و یا که حداکثر در توهم بازسازی ولایت درجا خواهند زد، ولی بخش‌های فزونی‌تری از این متناقض‌ها ولو با حفظ باورهای دینی‌شان به سکولاریسم خواهند پیوست. این، روندی است با محصول دوگانه و زمانبر که سمت عمده در آن قطعاً با گزینش‌ها در

راستای نو گرایی است و انتخاب اصلی در آن، برگزینی جامعه عرفی در برابر ولایت فقه و فقیه.

اگر روز و روزگاری همانا این حوزه رسیده به قدرت بود که از مذهب‌های متجدد عضوگیری می‌کرد، اما با گذشت سال از عمر و تجربه حکومت دینی، متعلقینی به حوزه و ملحق‌شده‌هایی از آن هم را می‌یابیم که به موج انطباق با مقتضیات زمانه می‌پیوندند! "رفسنجانی"ها و "روحانی"ها-بمنابه درشت مهره‌های بوروکراسی نظام ولایتی- نمادهای پر معنی از این واقعیت‌اند! آنها "تنگ شیائو پینگ"های جمهوری اسلامی‌اند در پی تغییر کارکردهای نظام با هدف حفظ نظام! اما آنها در دراز مدت موفق نخواهند شد زیرا که ساختار ولایتی فاقد ظرفیت است برای انطباق خود با زمانه. نقش آنها بی‌آنکه خود بدانند و طبعاً هم بی‌آنکه بخواهند، در بنیاد خود کاتالیزور شدن است برای عبور جامعه از نظام و نه به دلخواه خود که زیر فرمان آهین عینیت‌ها! وگرنه خود آنها در پی مصادره پتانسیل اجتماعی تغییر هستند به نفع حفظ انطباق گرایانه نظام! آنها "دو خرداد" و "سبز" را "بنفش" می‌کنند بلکه ولایت بماند اما با تعدیل در بافتار و تغییر در رفتار! ولی این یک خیال خام است چون نه ولایت زمانه پذیر است و نه که زمان می‌تواند مساعد حال پدیده‌ای باشد که استعداد انطباق یابی در خود ندارد! در هر حال مبارزه درون این سمتگیری کلان بر سر بوروکراتیزه شدن آن یا جنبشی شدن‌اش، مبارزه‌ای است طرفی، حساس و با اهمیت. دخالت ما در آن باید برای جنبشی تر کردن آن باشد و چشم ما بتواند فرصت و خطر را توأمان ببیند!

## ۵ - ۲) محتمل‌ترین نوع گذار در گذر از حکومت ولایتی

سئوال تعیین کننده سیاست راهبردی در ایران اینست که آیا بلع حکومت ولایتی توسط جامعه، از مسیر دو گانه سرنوشتی یا تعدیل حکومت و وحدت دولت - ملت خواهد گذشت و یا از پوسیدن و فروپاشیدن حکومت در خود بر اثر ضربات جامعه مدنی؟ آیا کماکان در دوگانه کلاسیک انقلاب- اصلاح، یعنی نوسان بین ایده کلاسیک سرنوشتی انقلابی و گزینه اصلاح سیستم، یا که گذار از سیستم دینی به سکولار دموکراسی؟ سه برآمد سیاسی طی فاصله بیست ساله ۷۶ تا ۹۶ - و هر یک از آنها نیز با مختصات خود- به‌مراه میان پرده‌های رنگارنگ در این دو دهه، جملگی از آن محتمل‌ترین نوع انتقال در ایران خبر می‌دهند که با به نمایش گذاشتن خصوصیت‌هایش، در حال تمرین و تکوین خویش است.

اگر جمهوری اسلامی انتخابات را از مدرنیته اخذ کرد و با تهی کردن‌اش از دموکراسی تا اندازه بسیار زیاد کوشید در آن روح بیعت بدمد، جامعه مدنی اما طی این دو دهه - و دستکم بخش قابل تاکیدی از آن- همین ابزار خود داشته‌اش را بدل به یک وسیله جنبشی کرده برای بازستاندن جمهوریت از ولایت! در واقع، آنچه که ورود موضعی سکولار دموکرات‌ها در شکاف‌های سیستم را توجیه می‌کند، ناشی از همین کیفیت راهبردی است: راهبرد راندن ولایت از جمهوری، که تنها به عمل جراحی در ساختار آن شدنی است. آری، شکستن ساختار ولایتی اما از طریق محاصره مدنی برج و باروی ولایت. ایران در مرحله گذار

است به اتکای جنبش سراسری مدنی و مجموعه جنبش‌های تبعیض ستیز و با استفاده از شکاف جمهوری و ولایت! پس اگر بخشی از مردم به امید رام کردن نظام است که در انتخابات آن شرکت می‌جویند بخش دیگری اما درست به خاطر فلج کردن نظام است که در اینجا و آنجا وارد بازی انتصابی-انتخابی آن می‌شوند! اولی با چشمداشت تحولات ساختاری و دومی به عنوان بازوی جنبشی در زمین زدن ولایت. این تنوع تاکتیکی، تنها بر متن راهبرد گذار توضیح پذیر است و ریشه در خصلت گذار از حکومت دارد و به نظر هم می‌رسد که هر چه جلوتر برویم وزن اثرگذاری بازیگران در آن نسبت به بازی خورده‌های آن فزونی بیشتری بگیرد.

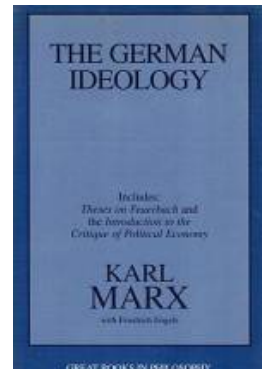
در زمینه موضوع گذار از مثال‌های دارای ساختار قدرت بسته، تجارب ربع قرن اخیر "سوسیالیسم عملاً موجود" و وابسته به آن را داریم که بجای خود بسی آموزنده‌اند. یک حزب کمونیست با انحصار طلبی‌اش و هر انقباضی هم که در خود داشته باشد به گفتمان مدرنیته تعلق دارد و مشخص به رشد و عدالت است، و در اساس از آن زمانه و البته برخوردار از خود ویژگی‌ها در هر جا و مکان. مثلاً در چین با بهره بردن از روحیه ریشه دار اطاعت نوع بوداییستی در جامعه (توسعه سرمایه داری زیر حاکمیت هیرارشیک "سوسیالیسم چینی!"). در ایران ما اما، تنها تامین مشارکت عمومی بر بستر مدرنیته است که می‌تواند توسعه پذیری و توسعه محوری را تضمین کند. در ایران، هم تجدد آمرانه آزمون پس داده است و شکست خورده و هم آمریت فقهی به بن بست رسیده و ناگزیر از فروپاشی است. در جمهوری اسلامی، نوع تحول بیشتر به فروریزی ساختاری از جنس اروپای شرقی می‌خورد تا نوع مدیریت چینی! بیشتر در فرمولی مرکب از ایندست: طرد باند چهار نفره بیوه "مائو" اما فقط و فقط به اتکای زور مدنی جماعت معترض گردآمده در میدانی چون میدان سرخ مسکو در تهران وایران وحتماً هم در قالب جغرافیا- تاریخ- فرهنگ بومی ما!

اگر حدت یابی تنش و تشنج در مناسبات جمهوری اسلامی با خارج به چنان سطحی نرسد که معادلات حاصل از آن، تحولات سیاسی در ایران را تحت تاثیر حاد خود قرار دهد که باید آرزو کرد و امید داشت چنین نشود، محتمل‌ترین تحول عمده در ایران در آن سمتی صورت خواهد گرفت که گفته شد. تحولات ایران اسیر جمهوری اسلامی، گذار به سکولاریزاسیون و دموکراسی را پیش روی خود دارد که لازمه این گذار تداوم ضربات جامعه مدنی است بر حکومت ولایتی و سازمانیافتگی جنبش اجتماعی. و مشدد این ضربات، تعمیق شکاف اصلی در درون سیستم تا پوسیدگی‌اش به فرجام رسد و در فروپاشی پایان گیرد.

در این میان اما، همانا این موجودیت مستقل نیروی سکولار دموکراسی و پایداری آنست در بیرون از این سیستم و با کارکرد اصلی متکی بودن بر جامعه مدنی و ورود در سازمانگری جامعه. و مکمل آن البته، سیاست ورزی و دخالت در همه روندهای سیاسی و شکاف‌های درون نظام. مداخله در خدمت جنبش فروپاشی ولایت و نه که تعدیل و اصلاح ساختاری آن.

# نقد ایدئولوژی توسط مارکس و انگلس

رضا جاسکی



مارکس و انگلس قطعاً تئوری سیستماتیک و صریحی در مورد ایدئولوژی، که قابل مقایسه با دقت و انسجام نقد اقتصاد سیاسی آنها باشد، را توسعه ندادند. در عوض، آنها مفهوم ایدئولوژی را به صورت موردی و در رویارویی با شرایط مشخص به کار بردند. این بدان معنی نیست که آنها این مفهوم را به طور دلخواهی بکار گرفتند، یا اینکه تاملات آنها اعتبار نظری ندارد. برعکس، به مجرد آنکه بتوان بین کشمکش‌های گفتمانی که درگیرشان بودند و رویکرد روش‌شناختی آنها تمایز قائل شد، آنگاه می‌توان کاربردهای مختلف‌شان که با یک انسجام ضمنی به هم چسبیده شده بودند، را مشاهده کرد، انسجامی که به طور شگفت‌آوری بسیاری از دستاوردهای بعدی تئوری‌های ایدئولوژی را پیش‌گویی می‌نمود.

واقعیت این است که مارکس و انگلس اصطلاح «ایدئولوژی» را در زمینه‌های مختلف و به شیوه‌های مختلفی به کار گرفتند و آثار آنها موجب سه‌گرایشی اصلی در نوشته‌های نظری بعدی شد: اول، یک رویکرد نقد ایدئولوژی که به طور مشخص توسط گئورگ لوکاچ و مکتب فرانکفورت نمایندگی می‌شد و ایدئولوژی را به مثابه آگاهی «معکوس» یا «شی‌واره» تفسیر می‌نمود؛ دوم، یک مفهوم «خنثی» از ایدئولوژی که به طور مشخص توسط لنین فرموله شد و در «مارکسیسم-لنینیسم» غالب گشت، آن ایدئولوژی را چون یک مفهوم مشخص طبقاتی می‌فهمید و مطابق همین برداشت مارکسیسم را نیز یک «ایدئولوژی» در نظر می‌گرفت؛ و سوم، مفهومی است که از گرامشی تا لویی آلتوسر، و از استوارت هال تا پروژه تئوری ایدئولوژی (پیت، Ideologie Theoretik) را در برمی‌گیرد، که آن ایدئولوژی را به عنوان مجموعه‌ای از دستگاه‌ها و اشکال عملی و عرفی در نظر می‌گیرد که رابطه افراد با خود و جهان را سازماندهی می‌کند. این سه تفسیر، همیشه به طور روشنی از هم مجزا نمی‌شوند بلکه می‌توانند با هم هم‌پوشانی داشته و ترکیب شوند.

## از «آگاهی معکوس» تا «روبنای ارمانی»

نقد ایدئولوژی به عنوان آگاهی لزوماً معکوس را می‌توان به فرمول‌بندی‌های متعددی ارجاع داد که در آنها مارکس و انگلس (به عنوان مثال، در رابطه با دین) از «جهان‌آگاهی معکوس»، «پادشاهی خودمختار بر فراز ابرها»، یک «مفهوم

تحریف شده»، چیزی که «بر روی سر ایستاده»، و غیره سخن گفته‌اند. ایدئولوژی توسط متفکر، که انگیزه‌های واقعی که بر او تحمیل می‌شد را نادیده می‌گرفت، با «آگاهی کاذب» تکمیل می‌گشت؛ همان طور که انگلس در اواخر عمر متذکر شد، «در غیر این صورت، آن نمی‌تواند یک پروسه ایدئولوژیکی محسوب شود.»<sup>۲</sup> مطابق کتاب «ایدئولوژی المانی»، ایدئولوژیست‌ها «به ناچار چیزها را وارونه کردند و ایدئولوژی خود را هم به عنوان نیروی خلاق و هم هدف تمام روابط اجتماعی قرار دادند، در حالی که آن فقط یک بیان و نشانه‌ای از این روابط بود.»<sup>۳</sup>

[حذف قسمت‌هایی از کتاب توسط مترجم، به منظور کوتاه نمودن متن]

## آیا مارکس یک مفهوم «خنثی» از ایدئولوژی را توسعه داد؟

تفسیر ایدئولوژی به عنوان واسطه منافع طبقاتی تأییدیه خود را در قطعه‌ای از مقدمه نقد اقتصاد سیاسی در سال ۱۸۵۹ یافت که در آن مارکس بین «تحول مادی... در شرایط اقتصادی تولید» و اشکال «حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری یا فلسفی» به طور خلاصه اشکال ایدئولوژیکی که در آن فرد از این مبارزه آگاهی یافته و تا شکست به جنگ ادامه می‌دهد، تفاوت قائل می‌گردد. همان‌طور که متن به روشنی نشان می‌دهد، مارکس به طور مشخص از «اختلاف موجود بین نیروهای مولده اجتماعی و روابط تولیدی» سخن می‌گوید.<sup>۴</sup>

پس از لنین جوان، این قطعه در گرایش‌های غالب «مارکسیسم-لنینیسم» بدین گونه تفسیر شد که روابط اجتماعی بین روابط «مادی» و «ایدئولوژیکی» تقسیم‌گشته‌اند. چنین دوگانه‌ای مشمول و مولد عواقب گسترده‌ای گشت. این درک نظری دربردارنده تقلیل امر ایدئولوژیکی به «ایده‌ها» بود. برای آنکه چنین درکی تقویت شود اغلب مفسران این تذکر انگلس را که هر چیزی که مردم را به حرکت وامی‌دارد مجبور «از عیور از اذهان است»<sup>۵</sup>، را نقل می‌کردند. نتیجه این گشت که «اشکال ایدئولوژیکی» که در بالا نقل شد، اشکالی از آگاهی تلقی می‌شدند که اختلافات طبقاتی جامعه در آنها تبلور می‌یافتند. به نظر می‌رسید که ایدئولوژی مجموعه‌ای از ایده‌ها بود که در و بوسیله آن منافع طبقاتی «عینی» - که می‌توانست فنودالی، بورژوازی یا پرولتری باشد- بیان می‌گشت. هم در «مارکسیسم-لنینیسم» و هم «جامعه‌شناسی علم»، که مکتب غالب در تئوری‌های اجتماعی «غربی» شد، امر ایدئولوژیکی «خنثی» در نظر گرفته می‌شد، یعنی آن به عنوان واسطه‌ای در نظر گرفته می‌شد که اجازه بیان و نمایندگی منافع طبقاتی متفاوت، و حتی مخالف، را می‌داد.

در حالی که از نظر فلسفی چنین تفسیری سوال‌برانگیز است. اول، در این قطعه مارکس در مورد منافع طبقاتی یا به طور کلی اختلافات طبقاتی صحبت نمی‌کرد،

بلکه بیشتر از یک اختلاف مشخص بین نیروهای مولده و روابط تولیدی که «غل و زنجیر» آن نیروها شده بودند، سخن می‌گفت. بنابراین، در اینجا سؤال این نبود که چگونه منافع طبقاتی در «اشکال ایدئولوژیکی» منعکس می‌شدند بلکه این بود که مردم در و واسطه کدام اشکال ایدئولوژیکی، از تضادهای بین نیروهای مولده و روابط تولیدی آگاه شده و با آنها تا آخر به «مبارزه بر می‌خاستند». برای درک بهتر معنی آنچه که در اینجا گفته شد لازم است سری به «هجدهم برومر لویی بناپارت»، منتشره در سال ۱۸۵۲ زده شود. در آن مارکس اشاره به تناقضی می‌کند، کسانی که در خط مقدم تحولات اجتماعی هستند به طور مشتاقانه‌ای به ارواح گذشته برای کمک التماس می‌کنند و در این دوران افتخارآمیز تغییر لباس، از آنها اشک‌ها و سنت‌هایشان را به منظور ارائه صحنه تاریخی جدید جهان وام می‌گیرند: «بنابراین لوئر ماسک پل حواری به تن می‌کند، انقلاب ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۴ نیز به تناوب خود را به مثابه جمهوری روم و امپراطوری روم مزین می‌کنند»<sup>۶</sup>. اما مطابق مارکس آنچه که در انقلابات فرانسه در لباس و با عبارات روم تکمیل شد، چیزی کاملاً متفاوت بود، چیزی که آنها از وجودش آگاهی نداشتند، یعنی «وظیفه زنجیر باز کردن و راه‌اندازی جامعه مدرن بورژوازی»<sup>۷</sup>. شکاف بین نقش واقعی انقلابی‌عامل‌ها در تاریخ و تجسم آنها از بازگشت صادقانه به ریشه‌های «خاص» خود، روشن می‌نماید چرا در «مقدمه سال ۱۸۵۹» مارکس بر تفاوت بین «اشکال ایدئولوژیکی» و تحولات در شرایط تولید، «که می‌توان آنها را با دقت علوم طبیعی تعیین نمود» تأکید دارد. امروز ما قطعاً می‌توانیم نقش مارکس در نسبت دادن «علوم طبیعی» به عنوان محافظ «ایدئولوژی» را مورد پرسش قرار دهیم.

دومین دلیل، و هنوز هم مهم‌تر، این قطعه از این سخن نمی‌گوید که باید «اشکال... حقوقی، سیاسی، مذهبی، زیبایی‌شناسی و یا فلسفی» همه به مثابه ایده‌ها درک شوند. اینکه آنها اشکال آگاهی نیز هستند به این معنی نیست که آنها صرفاً اشکال آگاهی هستند. ما قبلاً در کتاب «ایدئولوژی المانی» دیده‌ایم که مارکس و انگلس مشاهدات خود از «آگاهی معکوس» را به پایه ترتیب اجتماعی مرتبط می‌کنند که کار بدنی و فکری را تقسیم می‌نماید. قطعه مورد اشاره به صراحت می‌گوید که مردم در «اشکال ایدئولوژیکی» نه فقط به کشمکش بین نیروهای مولده و روابط تولیدی پی می‌برند، بلکه «با آن مبارزه می‌کنند»<sup>۹</sup>. این نشان می‌دهد که مفهوم «اشکال ایدئولوژیکی» در اینجا «حضور مادی» قوی‌تری دارد و منطق درونی مستقل‌تری را نسبت به «عبارت» بلاغی منافع طبقاتی اجازه می‌دهد. در این معنا، انگلس در اواخر عمر مفهوم «اثر متقابل» و هم‌کنشی را ایجاد کرد و تأکید نمود که اشکال ایدئولوژیکی (و به ویژه اشکال سیاسی و حقوقی) «نیز در مسیر مبارزات تاریخی اهمیت داشته و در بسیاری از موارد آنها به طور کلی فرم را تعیین می‌کنند»<sup>۱۰</sup>.



## نقد ایدئولوژی...

ادامه از صفحه ۱۴

گرامشی که کار خود با «یادداشت‌های زندان» را از ترجمه مقدمه [بر نقد اقتصاد سیاسی] (وو نیز تزهایی در باره فویرباخ) به ایتالیایی آغاز کرد، سعی نمود تا درک از «اشکال ایدئولوژیک» به صورت اشکال محض آگاهی را، از طریق ترجمه آن به «زمینه‌های ایدئولوژیک» منتفی نماید.

مشکلاتی که در اینجا به چشم می‌خورد را می‌توان از طریق یک برداشت «قوی» از شکل، آن طور که ما تاکنون با آن در «نقد اقتصاد سیاسی» مارکس مواجه هستیم، حل کرد. مارکس جزئیات اجتماعی و تاریخی بازار سرمایه‌داری را توسط «شکل-کالا»، که او آن را «شکل - سلول اقتصاد» جامعه بورژوازی در نظر می‌گرفت، شناسایی نمود. او کالا را چون شکل-تحلیل عرضه نمود و از این طریق آن را مانند یک شکل از عمل (در اینجا، عمل مبادله) رمزگشایی کرد که تحت شرایط تولید خصوصی و برنامه‌ریزی نشده کالا تثبیت شده و به یک شکل نهاده، که «اشکال-افکار عینی»، طرز برخوردها، و اگر به خواهیم اصطلاح بورژوازی را بکار گیریم، «عادت‌واره» خود را تولید، متحجر و سخت می‌نمود. لوسین سو این رویکرد را با مفهوم «اشکال فردیت» تعمیم داده است که «اشکال فعالیت اجتماعی»، که در آنها افراد مشخصی مجبور به حرکت هستند، را توصیف می‌کند. ۱۲ هنگامی که مارکس «اشکال ایدئولوژیک» را به عنوان اشکال «حقوقی، سیاسی، مذهبی، زیبایی‌شناسی یا فلسفی» توصیف می‌کند، واضح است که چیزهای بیشتری به جز ایده‌ها مورد نظر هستند. با استفاده از اصطلاح سو (seve) می‌توان آن‌ها را به طور مناسب‌تری چون «اشکال فردیت» نهاده شده ثابتی درک نمود که توسط قدرت‌ها و دستگاه‌های ایدئولوژیک توسعه می‌یابند که «اشکال فعالیت» ایدئولوژیک را تعیین می‌کنند. و در نتیجه شکل-فکر و ذهنیت افراد را طراحی می‌نمایند.

و در نهایت این که، فرض مفهوم «خنثی» ایدئولوژی در تقابل با استفاده عمومی و استوار برداشت انتقادی از ایدئولوژی قرار دارد. جدایی کار دستی و فکری، که به نوبه خود درون پیدایش طبقات متخاصم و دولت قرار داشت، از نظر مارکس و انگلس توسعه یک «روبا» با افشار ایدئولوژیک» ۱۳ یک گذار ضروری برای جوامع-طبقاتی را ایجاد می‌کرد. از منظر یک جامعه بی‌طبقه بدون ساختارهای سلطه، می‌بایستی بر ترتیب کلی سلسله مراتب اجتماعی، سیاسی و «فکری» غلبه نمود. همین دیدگاه کاوشگرانه پایه نقد مارکس از بت‌وارگی را تشکیل می‌دهد: باید بر «اشکال-افکار عینی» فیتیشیسم کالایی، مزدی، و سرمایه‌ای از طریق «همکاری افراد آزادی که با ابزار تولیدی کار می‌کنند که بصورت مشاع است» غلبه نمود. ۱۴ بنا به گفته هرکومر «نقد اقتصاد سیاسی» مارکس یک نقد ایدئولوژیک از دستگاه‌ها-نماهای جامعه بورژوازی و اشکال ضرورتاً معکوس شده تفکر آن جامعه بود؛ آن از مفهوم «گسترده»، «خنثی» ایدئولوژی

پشتیبانی نمی‌کرد. ۱۵. توماس منتشر با فاصله گرفتن از استفاده قبلی خود از مفهوم «خنثی» ایدئولوژی اذعان نمود که مارکس و انگلس مفهومی انتقادی را به کار می‌بستند که از جدایی اجتماعی کار دستی و فکری استنتاج نموده بودند، و معتقد بود که مارکسیسم با توجه به ظرفیت‌های تأمل تاریخی خود باید به عنوان نقد معرفت‌شناختی هر گونه جهان‌بینی و تئوری ایدئولوژیک در نظر گرفته شود. ۱۶

## درک انگلس از «قدرت‌های ایدئولوژیک»

اجازه بدهید تغییرات ویژه فکری مارکس در دین و ایدئولوژی را تکرار کنیم تا ببینیم چه چیزی «از قلم افتاده است». با شروع از انتقاد از «آگاهی معکوس»، نقد ایدئولوژی مارکس به انتقاد از پایه جدایی اجتماعی کار دستی و فکری کشیده شد. این تغییر به ویژه در «ایدئولوژی المانی» دیده می‌شود، این کتاب تنها در سال ۱۹۲۲ به طور کامل منتشر شد، از جمله به خاطر آنکه بنا به مارکس، عمدتاً به منظور اعلام موضع فلسفی وی به انگلس نوشته شده بود و از این رو آن‌ها توانستند نسخه خطی کتاب را با اطمینان به «نقد جوده موش‌ها» بسپارند. ۱۷. در اقدامی مشابه، نقد دین که از سوی فویرباخ مطرح شده بود به نقد حقوق، سیاست، و در نهایت به نقد از اشکال پایه اقتصادی پراتیک همراه با «اشکال-افکار عینی» آن‌ها تغییر جهت داد. نقد مارکس از دین با گذار به نقد فیتیشیسم، «وارد» هسته داخلی کالا-تولید گشت و در اینجا بود که توسعه سیستماتیک خود را یافت. دستاورد کاوشگرانه آن در تغییر پارادایم در توسعه «نقد اقتصاد سیاسی» مارکس قابل مشاهده است. در عین حال چنین به نظر می‌رسد که امر ایدئولوژیک به طور کامل در مادیت بخشیدن به کالا-تولید و «اجبار ساکت» روابط تولیدی سرمایه‌داری منحل شد. اما چه بر سر ایدئولوژی‌هایی که تقریباً مستقل از اشکال-عادات اقتصادی فیتیشیستی بودند، آمد؟ آیا آنها دقیقاً در «ایدئولوژی المانی» به خاطر جدایی‌شان از فرایندهای مادیت تولیدی مورد نقد قرار نگرفتند؟

این در درجه اول انگلس بود که در اواخر عمر مفهوم ایدئولوژی را به تئوری انتقادی از دولت مهار کرد. به این منظور، او طرح‌های نظری ایدئولوژی آلمانی را به دست گرفت-به ویژه آن‌هایی که مربوط به یک «جماعت موهوم» ۱۸ و جدایی خودساخته کار دستی و فکری، شهر و روستا، غیره بودند-و آن‌ها را با تحقیقات تازه‌تر، بالاتر از همه با آثار قوم‌شناسی لوئیس هنری مورگان سازگار نمود. او در کتاب «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی» (۱۸۸۸) برداشت خود از «قدرت ایدئولوژیک» را معرفی کرد: دولت خود را به ما به عنوان اولین قدرت ایدئولوژیک بر انسان معرفی می‌کند، این بدان معنی است که مبارزه طبقه ستمدیده علیه طبقه حاکم، «روما» به یک مبارزه سیاسی تبدیل می‌شود» ۱۹. این دلالت بر این امر دارد که دولت به عنوان اولین «قدرت ایدئولوژیک»، شکل ایدئولوژیک امر سیاسی، که طبیعتاً

شکل خالص آگاهی نیست، بلکه در واقع شکلی از پراتیک و مبارزه اجتماعی است که باید به خود گیرد، را تعیین می‌نماید. آنگاه انگلس قانون را به عنوان دومین قدرت ایدئولوژیک توصیف می‌نماید که توسط ان «حقایق اقتصادی به منظور دریافت ضمانت حقوقی باید شکل انگیزه‌های حقوقی را به خود گیرد». او سپس فلسفه و دین را به عنوان «ایدئولوژی‌های بالاتر»، یعنی آن‌هایی که باز هم «بیشتر از پایه‌های اقتصادی حذف می‌شوند» ۲۰ را اضافه نمود. وی با این فهرست، ملاحظات «ایدئولوژی المانی» در مورد «مجموعه‌ای از قدرت‌ها که فرد را تعیین و تابع می‌سازند و از این رو در تخیل به عنوان قدرت‌های «مقدس» پدیدار می‌شوند» را بیشتر توسعه داد و نظام‌مند نمود. ۲۱

انگلس در کتاب «منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (۱۸۹۲) به طور مشابهی دولت را به مانند «قدرتی که از دل جامعه برآمده اما خود را بر فراز آن قرار می‌دهد، و خود را بیش از پیش از آن بیگانه می‌سازد» ۲۲ توصیف می‌نماید. ظهور و جدا شدن چنین قدرتی از جامعه به ضرورتی برای جلوگیری از مبارزات طبقاتی که مگر به پاره شدن جامعه می‌گشت، تبدیل شد. دولت، «پذیرش این است که جامعه خود را در یک تناقض حل‌نشدنی گرفتار کرده است، که آن به اضداد اشتی‌ناپذیری که ناتوان از رفع آنهاست، تقسیم شده است.» ۲۳ اکنون مسئولان «ارگان‌هایی جامعه، بر فراز جامعه» ایستاده‌اند و «احترام به آن‌ها باید به وسیله قوانین استثنایی که به موجب آن‌ها از حرمت و مصونیت برخوردار می‌شوند، تحمیل شود.» بر خلاف رئیس قبیله که «در میان جامعه» می‌ایستاد، اکنون مقام دولتی مجبور بود که «چیزی بیرونی و بر فراز آن [جامعه] را نمایندگی کند.» ۲۴

اگر «ایدئولوژی المانی» از طریق لنز قدرت‌های ایدئولوژیک انگلس بازخوانی شود، آنگاه می‌توان خط استدلالی را یافت که ایدئولوژی در مفهوم سنتی «معکوس» شده و اشکال افکار توهم‌زا را به یک مفهوم و برداشت مادی ایدئوژ، یعنی با دستگاه‌های ایدئولوژیک، «اشکال ایدئولوژیک»، «وضعیت ایدئولوژیک»، و «ایدئولوژیست‌های دارای عقل»، یعنی آنچه که گرامشی «دولت انتگرال» نامید، و عبارت از هم دستگاه‌های اجباری و هم هژمونیک، هم «دولت سیاسی» و هم «جامعه مدنی» است، پیوند می‌زند. التوسر بسیاری از این مفاهیم را از گرامشی گرفت اما در عین حال خود را از مارکس و انگلس که تئوری ایدئولوژی‌شان به اشتباه تا حد یک نقد نظری از «آگاهی کاذب» فرو کاسته شده بود، فاصله گرفت. پروژه تئوری ایدئولوژی (PIT) مسیر متفاوتی را در پیش گرفت و متذکر شد که تاملات مارکس و انگلس را می‌توان در مفهوم قدرت‌های ایدئولوژیک که انگلس در آخر عمر مطرح نمود «خلاصه کرد»: «تجزیه و تحلیل‌های مارکس و انگلس بر ارتباط بین دولت و ایدئولوژی متمرکز بودند، نقد ایدئولوژی آن‌ها در جهت زوال دولت است.» ۲۵

...

## بحران مهاجرت: مهاجرت و طلاق



### نیره انصاری

دیگری از زندگی خانوادگی روبرو می شویم. به عنوان نمونه، خانواده های تک والد، هم زیستی بدون قرار داد رسمی (ازدواج)، خانواده های متشکل از دو دوست همجنس با فرزندانشان، یا دوستان ساده و یا همجنسگرایان و... وجود این اشکال، تغییر در برخورد اخلاقی و قانونی را ایجاد می کند و دیگر با اصطلاحات و مفاهیم پیشین نمی توان به توضیح و ایضا بررسی روابط خانوادگی در این جوامع پرداخت.

اما تصور بر این است که جامعه مهاجران ایرانی از لفظ «خانواده» همواره مفهوم شناخته شده آن یعنی زن و مردی که با یکدیگر پیمان رسمی زناشویی بسته اند و احیاناً دارای فرزند یا فرزندی هستند را در ذهن دارد. در چنین زمینه ای می توان به مسأله شقاق و جدایی زوج های جوان مهاجر ایرانی در خارج از کشور پرداخت و ایضا نخستین مطلبی که مورد توجه قرار می گیرد «تغییر ساختار رابطه درونی خانواده در مهاجرت» است.

به موجب سنت های پا برجای مذهبی ایرانی، زن در واقع حاشیه نشین زندگی است. او از آغاز کودکی رنج کشیده و از حقوق و احترام و امکانات برابر با برادران خود محروم مانده است. وقتی سیمت مادری را کسب می کند، نسبت به کودکش بی حق می ماند. در خانه فشار مرد را که تکیه بر قوانین و سنن اخلاقی و اجتماعی داشته، تحمل نموده و با نبود امکانات برابر، کوله باری از «بی ها» و کمبودها و ظلم ها را با خود دارد و باز همچون تماشاگری در حاشیه باقی مانده است.

و این در حالی است که در مهاجرت شرایط و اوضاع فردی و اجتماعی زن در جامعه به نحو دیگری رخ می نماید. زن در درجه نخست مجبور به کار و تحصیل است، در درجات پسین، به حقوق و اختیارات خود واقف گشته و آنها را به رسمیت می شناسد، و در عین دارا شدن استقلال مالی و اقتصادی، هنوز تکالیف داخل خانه را به عهده دارد و نبود خویشاوندان فشار زندگی را بر او افزون می سازد.

اگر چه نسل کنونی و دانشجوی ایرانی در مهاجرت به زندگی با شرایط و سیستم جدید محیط مانوس شده اند، اما هستند خانواده هایی که در میان آنان تقسیم کار و انتظارات به نحوه و شکل سنتی عمل شده و به ویژه مردان خانواده تلاش دارند تا حفظ آن روش را، با حفظ هویت و فرهنگ «ملی» مترادف جلوه دهند.

اساساً در کمتر جایی از دنیای متمدن زنان از قید این مسئولیت ها رهایی کامل یافته اند و تنها در برخی جوامع حمایت های دولتی و امکانات رفاهی این بار را سبک تر نموده است. اما برای زنان مهاجر ایرانی به دلایل متعدد استفاده سریع و بی دغدغه از این امکانات چندان آسان نبوده و نیست. ...

ادامه در صفحه ۱۷

سالهاست که بحث های اجتماعی و اخلاقی در خصوص «خانواده» در مهاجرت به اشکال گوناگون تیر نشریه ها فرار گرفته و اکثریت به مبحث «فروپاشی اساس خانواده» در مهاجرت به غرب اشاره داشته اند و اینکه چگونه می توان از افزایش گستردگی بیشتر این پدیده پیشگیری به عمل آورد.

برخی از نشریات در گزارش های خود می نویسند: «در غرب، کانون خانواده ها قربانی زندگی به سبک نوین شد و... و یا آمار طلاق و جدایی ها افزایش غیر قابل مقایسه با گذشته یافت ...» این جملات نه تنها پایه و اساس مباحث مدافعان اخلاق اجتماعی سنتی، به ویژه مدافعان وضعیت فعلی در داخل می باشند، بلکه در کانون توجه بسیاری از مهاجران نیز قرار دارد. آن هم مهاجرانی که اصولاً به دلیل «تعارض با سیستم اجتماعی - فرهنگی و ارزش های حاکم بر شرایط داخلی، میهن خود را ترک نموده اند».

بنابراین، بخش بزرگی از روشنفکران و تحصیلکردگانی که در فعالیت های اجتماعی یا سیاسی و چه در آموزش های علمی و هنری خود برای رهایی از قیود کهن، گاه به کوشش های توان فرسا دست می یازند. اغلب در این زمینه مشخص «اسیر یک سوبه نگری» شده و به آموخته ها و معیارهای پیشین خود بسنده کرده و به نتایج از پیش تعیین شده و کلی تن می دهند. این نتایج اغلب به محکوم کردن «سبک نوین» زندگی خانوادگی، از بین رفتن پرده «شرم، عفاف، حیا و فروتنی» پرداخته و هزاران البته که در درجه نخست زنان اند که در تیررس ضرب ها و محکومیت ها قرار می گیرند، یک سوبه نگری چه در خصوص زنان و یا مردان قابل توجیه و درمان نیست. قدر متیقن و بی تردید بدون یک بررسی همه جانبه، نکته های اساسی از دیدها پنهان می ماند.

به هر روی مهاجرت، زندگی و روابط خانوادگی مهاجران را نیز همانند بسیاری از جنبه های دیگر تحت تاثیر قرار داده که به این اثرگذاری مهاجرت بر زندگی خانواده ها می پردازیم. اما پیش از بررسی این امر نگاهی به تعریف خانواده می اندازیم.

### خانواده چیست؟

خانواده را کوچکترین بنیاد اجتماعی در جامعه نامیده اند، که بر اساس و پایه یک توافق و علاقه متقابل یک زوج که از حیث جنسی متفاوتند تشکیل می گردد و با همیاری آنان، جنبه های گوناگون تداوم زندگی ایشان، از مسائل مالی و اقتصادی و رفاهی گرفته تا تولید نسل و رشد فکری و جسمانی و تربیتی پیش می رود از یک سو اخلاق حاکم بر جوامع گوناگون، چارچوب ها و معیارهای تشکیل خانواده به شکل سنتی آن را تحت تاثیر قرار می دهد، از دیگر سو امروزه در جوامع پیشرفته صنعتی با اشکال

زنان نیمی از جمعیت مهاجر یعنی ۸۰۰ درصد مهاجران جهان را در بر می گیرند. این آمار زنانی را که به صورت دائم یا برای مدتی طولانی در خارج از کشور ساکن بوده اند، کسانی که برای مدتی کوتاه و متناسب با قراردادهای کارگری (اقامت کاری) در آنجا به سر برده اند، آن دسته از زنانی را که به منظور پیوستن به همسر و بستگان شان اقدام به مهاجرت کرده اند و نیز آنانی که به دلیل جنگ و آشوب و درگیری از کشور جلا وطن کرده اند را شامل می شود.

اگرچه زنان نیز مانند مردان به دلایل مختلفی از جمله دلایل سیاسی، وجود جنگ و یا فرار از فقر و گرسنگی (اقتصادی) مهاجرت می کنند. اما بسیاری از زنان مهاجر هم از نظر اقتصادی وابسته به مردان هستند و هم قوانین مهاجرت، اقامت آنان را به زندگی مردان منوط می سازد. زنانی که تحت عنوان «همسر» به مردی که ساکن یکی از کشورهای اتحادیه اروپاست ملحق می شوند، «اجازه اقامت ایشان در صورت جدایی از شوهر لغو» می شود. بدین ترتیب خطر استثمار جنسی و اقتصادی آنان به نحو چشمگیری فزاینده می گردد و این زنان در معرض انواع و اقسام تعرضات قرار می گیرند.

به موجب آمار رسمی تعداد زنان مهاجر که در درون مرزهای کشورهای اتحادیه اروپا به کارهای غیر قانونی اشتغال دارند ۴۴ درصد و آمار زنان بیکار ۱۹ درصد کل زنان مهاجر در این کشورهاست. بدین سیاق زنان مهاجر در درون خانواده به علت وابستگی اقامتی به مرد استثمار می شوند و در محیط کار از کمی دستمزد و شرایط نامناسب و دشوار کاری در رنج اند و در جامعه به عنوان «زن مهاجر» در مقابل سیاست ها و اعمال خشونت آمیز نژادپرستانه قرار دارند.

برخی از آنان نیز بدون همسران و گاه با کودکان خود به غرب مهاجرت می کنند و در جستجوی رویایی، با آینده ای ناروشن روبرو می شوند و نه تنها باید با زندگی دشوار در جامعه جدید مبارزه کنند بلکه مسئولیت فرزندان خود را نیز به عهده دارند. این زنان نه از سوی جامعه خود مورد حمایت قرار گرفته اند و نه در جامعه غربی از حمایت و امنیت کافی برخوردار می شوند. اکثر این زنان از تحصیلات و توانایی های بسیاری بهره مند هستند. زنان در کشور دوم به دلیل رنگ پوست، مذهب، زبان دیگر، عدم آشنایی با قوانین دفاع از حقوق زنان در کشور مهاجر پذیر به طور گسترده ای مورد سوء استفاده و به ویژه تحقیر جنسی و نژادی واقع می شوند.

در این ارتباط و بر این اساس، برای آنکه بتوان درک درستی از عوامل خروج زنان از ایران داشت، باید به کل تصویر زن در این جامعه (ایران) نگاه بیافکنیم.

## بحران مهاجرت ...

ادامه از صفحه ۱۶

نتیجه اینکه شاهد افزایش فشار برای زنان مهاجر و چند برابر شدن وظایف و مسئولیت های آنان می شویم و این در شرایطی است که بخشی از مردان مهاجر به دلیل از دست دادن وضعیت عادی زندگی و فعالیت پیشین دچار افسردگی روحی شده و به اصطلاح «خانه نشین» می شوند.

آشکار است که اختلافات خانوادگی اغلب در خانواده هایی به جدایی می انجامد که زنان شاغل اند و یا دارای فعالیت های اجتماعی اند. اما به راستی چرا؟ در واقع تغییر نقش زن در خانواده که از جانب برخی به عنوان «عامل اصلی ایجاد اختلاف» شناخته شده، به نوعی «عامل» به نتیجه رسیدن اختلاف است و نه عامل ایجاد آن.

در مهاجرت مرد نقش خود را به عنوان تنها تأمین کننده هزینه زندگی از دست می دهد و در بسیاری از موارد به منظور تحکیم قدرت از دست رفته یا به شیوه های خشن تر و... روی می آورد و یا همان طور که به اشارت رفت دچار ناملایمات روحی می گردد. در صورتی که بسیار از مدعیان حفاظت از اخلاق جامعه در مهاجرت نیز «بی بند و باری در غرب» را دلیل تشدید اختلافات معرفی می کنند. در چنین مرحله ای مرد از خود پرسش می کند که «آیا همسرش به وی وفادار خواهد ماند؟ آیا او (زن) مطیع اش خواهد ماند؟ سپس «انگ بی بندوباری» به سرعت و به سادگی از سوی مردان بر پیشانی زنان می نشیند و اغلب این مردان عنوان می کنند: «من که تغییری نکردم، همانی هستم که بودم، تو تغییر کرده ای، تو فرهنگ و اخلاق ما را زیر پا نهاده ای...» به راستی این هویت، فرهنگ و اخلاق ادعایی «ما» چیست که به ویژه در این زمینه باید حفظ گردد؟

و یا یکی از نشریات منتشره در لوس آنجلس در آمریکا، در گزارشی پیرامون وضعیت طلاق در جامعه ایرانی مهاجر به نقل از یک مرد ایرانی می نویسد: «... عده ای که تحت تأثیر فرهنگ جدید قرار گرفته اند، می گویند که ما آمریکایی هستیم، روشنفکر شده ایم و در نتیجه طلاق در این جامعه امری است عادی...» و یا مجله پیام زن (نشریه داخل ایران) «آزادی لجام گسیخته زن در مغرب زمین» را از عوامل و دلایل رشد نرخ طلاق در جامعه ایرانیان مهاجر بشمار می آورد!

بر اساس سنت های اخلاقی، اجتماعی و به ویژه قانون مدنی موجود در ایران - ریاست خانواده برعهده مرد است - قانون و عرف ارتباط رسمی مرد با زنان دیگر (در غالب همسر دوم و ازدواج موقت، منقطع) را به رسمیت می شناسد - دختر برای ازدواج به اذن و اجازه پدر نیازمند است

- حق مادر نسبت به سرپرستی فرزند در صورت طلاق و یا فوت همسر منتفی است

- عدم استقلال اقتصادی زن مانع از استفاده وی از برخی نکات مثبت در قانون طلاق می گردد.

- زن بدون اجازه و رضایت مکتوب و رسمی همسر حق مسافرت به خارج از کشور را ندارد

- دختران زیر ۴۰ سال برای دریافت و صدور گذرنامه به مجوز و اذن پدر، برادر و... (قیم) نیازمند اند

- مواد مربوط به ازدواج موقت یا نکاح منقطع اساساً به رسمیت شناختن و وجهه قانونی دادن به فحشاء می باشد که اخیراً نیز دولت جمهوری اسلامی اعلام نموده که چنین زنانی دارای شناسنامه ویژه خواهند شد!

- به استناد قانون مجازات اسلامی مرد حق دارد تا به بهانه «دفاع از ناموس» زن را به قتل برساند و ایضاً حکم برائت دریافت نماید (قتل های ناموسی)

- به موجب قانون مدنی سن بلوغ و ازدواج یکسان تعریف می گردد و در این راستا، جوانان در دوره ای از زندگی خود که به ایجاد ارتباط و شناخت جنس مقابل خود نیازمندند، تنها راه ازدواج را پیش روی خود می یابند و قدرتمتین «امکان موجود»، اغلب «بهترین امکان» نیست.

اگرچه بسیاری از خانواده های مهاجر این قوانین و احکام مستبدانه را نمی پذیرند، اما این نکته بدیهی است که فرهنگ اجتماعی ما متأسی و منبعث از قوی تر بودن سنت ها نسبت به دیدگاه های صرف مذهبی است که بر همین سیاق بر رفتار اجتماعی امان اثر می گذارد.

درصد بالایی از همسران، چه در ایران و چه در مهاجرت قادر به تحمل و همراهی یکدیگر نیستند... در بسیاری موارد زنان تأکید دارند که اختلافات آنان زائیده زندگی در محیط جدید نبوده و در ایران نیز از تداوم چنین ارتباطی رضایت نداشته اند، اما «با توجه به وابستگی اقتصادی و یا عدم رضایت مرد به صدور حکم طلاق، امکان جدایی را برای خود فراهم نمی دیدند» و یا بخش بزرگی از ازدواج های نسل کنونی مهاجر (عمدتاً دارای بستگی های سیاسی و عقیدتی بوده اند) در چارچوب تعلقات سیاسی و گروهی، صورت گرفته و به مرور زمان از ارتباط عاطفی و عقلانی تهی شده است.

اگر چه سخن این قلم «ضرورت فروپاشی خانواده ها نیست» بل، کالبد شکافی مسائل یک زندگی مشترکی است که در برخی موارد به شقاق و جدایی می انجامد. (و نیز وجود متقاضیان طلاق در کشور سوئد) و همچنین بحث در عدم ضرورت حفظ بیماری، ضعف و ناپایداری ارتباطی است که جامعه را نیز دستخوش بیماری کرده و گسترش خواهد داد که از نابخیرای سنن حاکم بر اخلاق اجتماعی نه تنها به ساختن آشیانه ای پر مهر و کانونی گرم کمک و یاری نمی رساند، بل کانون های گرم و مستقل افراد را نیز به قفسی تنگ و آزار دهنده بدل می کند که چه بسا فرو ریخته بهتر!

گزارش ها و تلاش های گروهی از مدافعان حقوق زنان و یا سازمان های فعال حقوق بشری و نیز سایت های اینترنتی در خارج از کشور و همچنین برخی از نشریات داخل ایران، حاکی از نامه ها و یا شکوائیه های دخترانی که به اجبار پدر یا مادر تن به ازدواج

اجباری داده و به عقد شخصی درآمده اند که وی را نمی پسندیده اند و اکنون چاره ای جز فرار از خانه یا خودسوزی و یا ائتلاف عمر ندارند می باشد. این نشریات حکایت از ازدحام پرونده های خانوادگی در دادگاه های مدنی خاص و شعبه های قضایی امور خانواده را دارد.

از پرونده مردانی که «چهار زن عقدی خود را به یکباره طلاق می دهند» و یا زنانی که پس از پنج سال متمادی سرگردانی در کریدورهای دادگستری قادر نیستند از شوهر معتاد، قاچاقچی و ناباب خود طلاق گیرند و یا در صورت صدور حکم طلاق یا مشکلات عظیم اقتصادی و مسأله سرپرستی و نگهداری کودکان روبرو می شوند! آیا این فجایع و جنایات نیز باید در مهاجرت نیز اوجی همانند داخل تهران بیابد تا خدشه ای به فرهنگ و اخلاق ملی و سنتی وارد نیامده باشد؟ آیا باید ... آیا؟

سیمون دوبوار نویسنده شهیر در کتاب «جنس دوم» خود می نویسد: «پیوند دو انسان، اگر کوششی باشد برای آنکه یکی، توسط دیگری خود را کامل کند، محکوم به شکست است. زیرا این امر نقص عضوی را متبادر ذهن می نماید. ازدواج باید مشترک کردن دو موجود خود مختار باشد. مرد اگرچه در این جامعه برتر و قدرتمند است، از آنجا که قدرتمندی و برتری طلبی وی در چارچوب خانواده تأمین می شود اما در فضای بیرون از آن، مردانی با همان اندیشه حضور دارند که در پی کسب حقوق برابر هستند و در این میدان او یکه تاز نیست.»

و یا «نیکو کدی» و «لوپس بک» دو تن از مبارزان جنبش زنان در کتاب «زنان در دنیای مسلمان» می نویسند: «محدودیت هایی که مذهب و سنت از یک سو بر دست و پای مردان بسته است و فشارها و اضطراب هایی که مدرنیسم از طریق صاحبکاران و روسای اداری و نهادهای دولتی و دخالت ها و اعمال نفوذهای سیاسی ایجاد کرده است، مردان مسلمان را که صاحب قدرت و مکتبی نیستند و در عرصه سیاست و فرهنگ هم خود را دخیل و سهیم نمی دانند، بر آن می دارد تا به تنها حوزه ای که هنوز در اختیار و کنترل دارند متکی بوده و با تمام قدرت مانع تحول در نقش جنسی و در مناسبات غیر دمکراتیک و مردسالارانه خانوادگی گردند.»

اگر چه واقعیت این است که «تفکر مردسالارانه» تنها محدود به این عرصه نمی شود، معنی اینکه نمی توان شکست ها و ناکامی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را عامل فشار بر خانواده ها دانست. به دیگر بیان زنان در شرایط نابرابر طبقاتی و فشارهای اجتماعی، بار مضاعفی را با خود دارند که نخست از سوی اجتماع و دیگری از سوی مردان است.

**دلایل مفارقت و جدایی در مهاجرت**  
در میان ۹ گروه مهاجر ایرانی ها، شیلیایی ها، ترک ها و دیگر گروه ها مشاهده می شود که ...  
ادامه در صفحه ۲۰



## عوامل عمده در پیدایش و گسترش تروریسم کدامند؟



### فرخ نگهدار

در غرب آسیا، خاورمیانه و شمال افریقا غیرقابل حذف است. تأثیر هم‌پیوندی مسلمانان سنی با سرنوشت تلخ و دردآلود خلق‌های آن مناطق عامل تعیین‌کننده و تأثیر تبعض‌های فرهنگی در غرب عامل ثانوی در گرایش به تروریسم است.

۴. در باره تأثیر مداخله ایران در عراق و سوریه و مقابله با داعش چه می‌توان گفت؟

سیاست ایران در سال ۲۰۱۱ در سوریه واقعا روی‌پردازانه و زیاده‌طلبانه بوده است. ایران می‌بایست در حل مسالمت‌آمیز مساله با قطر و ترکیه وارد تعامل فعال می‌شد. اگر در آن مقطع دیدگاه آقای ظریف و روحانی بر دولت غالب بود احتمالاً شانس موفقیت این رویکرد، در صورت حمایت ترکیه، قابل ملاحظه بود. (تاکید آقای متین در زمینه اشتباه بودن موضع ایران در آن مقطع درست است). اما پس از پیدایش داعش این ارزیابی که نجات بغداد و دمشق بدون حمایت خارجی میسر بوده اشتباه است. و اگر داعش و القاعده بغداد و دمشق را فتح می‌کردند تمام دنیا از آن لطمه می‌دید و ایران بیش از همه.

دفاع از دمشق و بغداد و اربیل در برابر هجوم داعش به هیچ روی به گردها و شیعیان حق نمی‌دهد که برای اعراب سنی حکومت تعیین کنند. جنگ و تروریسم را این هوس در آن مناطق بی‌پایان می‌کند.

۵. در باره تأثیر نقش قدرت‌های منطقه ای و جهانی در گسترش تروریسم چه می‌توان گفت؟

۱۱- سپتامبر ۲۰۰۱، واکنش امریکا در قبال آن، نقطه چرخش بزرگ در وضعیت امنیت ملی و بین‌المللی است. با حمله امریکا به افغانستان و عراق تروریسم شکل تازه به خود گرفت. تروریسم با شکست بهار عربی مهار گسیخت و جهان‌گیر شد. و در تمام این دوران امتناع سرسختانه اسرائیل از صلح با فلسطین و تلاش بی‌وقفه آن برای منزوی ساختن ایران به جای منزوی ساختن تروریسم عملا به فرادستی جریان‌های تروریستی منجر شده است.

در ایران برخی سیاست‌ها در فاصله ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۲، مبارزه با تروریسم داعشی و القاعده‌ای را در سایه قرار داد. تبلیغات در جهت محو اسرائیل، تعبیر بهار عربی به «بیداری اسلامی» و امتناع از حل مناقشه هسته‌ای، از آن جمله اند. این سیاست‌ها زمان را هدر داد. از سوی دیگر نگرانی ایران از ابقا یا احیای هر نوع قدرت سنی در عراق و سوریه نقش به غایت منفی داشته است. اما از این انحرافات نمی‌توان و نباید نتیجه گرفت که سیاست ایران عمده‌ترین مروج تروریسم در منطقه بوده است. ادعای حاکمان ریاض و تل آویو، ...

ادامه در صفحه ۱۹

برون مرزی بیش از عوامل درون‌زا موثرند. در شکل‌گیری و رشد تروریسم داعشی مسلمانان عوامل متعدد، با وزن و اهمیت متفاوت، دخیل‌اند. تشخیص درست وزن و اهمیت این عوامل، برای هر سیاست‌گذاری کارآمد در مقابله با تروریسم، حائز اهمیت کلیدی است.

انباشته شدن زندان‌های کشور از عناصری که به طن تمایل به داعش دستگیر شده اند، زنگ خطری جدی است. بدون کاهش شکاف طبقاتی، بدون جلب گروه‌های وسیع‌تری از اهل تسنن به مشارکت سیاسی، بدون باز کردن راه برای پیگیری مطالبات مدنی، بدون تقویت حس تعلق و سهم‌گیری و حضور در قدرت سیاسی، هم زندان‌های کشور از عناصر ناراضی سنی انباشته‌تر، و امکان بهره‌گیری عوامل برون‌مرزی، گسترده‌تر خواهد شد.

۳. آقای پرینچی، گرداننده برنامه، در دقیقه ۳۸ با اشاره به مقاله اخیر من در زیتون با عنوان «یا تروریسم چه باید کرد؟» پرسید: چرا شما جذب عده‌ای به تروریسم در بریتانیا را ناشی از سیاست خارج و به حاشیه رانده شدن آن‌ها می‌دانید اما وقتی به ایران می‌رسید به حاشیه رانده شدن سنی‌ها را در گرایش آن‌ها به تروریسم دخیل نمی‌دانید؟ پاسخ من به این پرسش چنین است:

از مقاله فوق به هیچ روی به رفتار حکومت با مهاجران (اقلیت‌ها) در بریتانیا اشاره ندارد. مقاله تصریح می‌کند حمله نظامی قدرت‌های غربی - به شمول بریتانیا - به عراق و افغانستان و لیبی، و نابود شدن امید بخش‌های بزرگی از جوامع فوق در کسب اقتدار سیاسی نقش تعیین‌کننده داشته است.

مقاله تصریح می‌کند که تا وقتی ملل سرکوب‌شده و تحقیرشده در این مناطق وجود دارند، تا وقتی حس عمومی در این جوامع چنین است، کسانی هم پیدا خواهند شد که حاضر باشند برای ضربه‌زدن به این قدرت‌ها خود را به کشتن دهند. اقدامات امنیتی و پلیسی برای حفاظت مردم الزامی است، اما تروریسم را ریشه‌کن نمی‌کند. برای مهار و ریشه‌کنی تروریسم باید در خاورمیانه، شمال افریقا، پاکستان و افغانستان اقتدار و حق انتخاب حکومت به ملل بازگردد. مقاله مذکور روی نایابی گسترده تروریسم انتحاری شیعی و شیوع گسترده تروریسم انتحاری سنی انگشت می‌گذارد و تأکید می‌کند که وجود یا عدم «حس اقتدار و حاکمیت» در این دو جامعه عامل تعیین کننده است.

تضعیف سیاست‌های چند فرهنگ‌گرایانه در بریتانیا (اشاره آقای متین) یا به حاشیه رانده شدن مهاجران قومی (اشاره آقای پرینچی) نیز از عوامل گسترش ناراضی هست اما عامل اصلی پیدایش و رشد تروریسم در جهان نیست. حس تعلق به جوامع ستم‌کشیده، لگد خورده و درمانده،

راست این است که حکومت جمهوری اسلامی، در دهه گذشته، از فعالیت گروه‌های سلفی در مناطق غربی کشور حمایت کرده و این حمایت به آنها فرصت داده جای پا باز کنند. هرچند این حمایت بعد از تشکیل «خلافت اسلامی» قطع و به مقابله تبدیل شد. تذکرات مطرح شده در این مورد در برنامه صفحه ۲ کاملا صحیح است.

به یاد آوریم که سال گذشته حکومت ۲۰ نفر را - حتی با نادیده گرفتن حق دفاع - به اتهام ارتباط با داعش اعدام کرد. در همان زمان علل این اعدام‌ها در برنامه صفحه ۲ بی بی سی - که من هم در آن شرکت داشتم مورد بحث قرار گرفت. شواهد معین در دست است که برخی از اعدام‌شدگان قبلا با جمهوری اسلامی همکاری داشته‌اند. به‌زعم من نیز این اعدام‌ها نشانه آن بود که استراتژی جمهوری اسلامی پس از پیدایش داعش مشخصا تغییر کرده است.

۲. در باره تأثیر سیاست تبعض‌آمیز جمهوری اسلامی در مناطق کرد نشین در جذب افراد به داعش چه می‌توان گفت؟ آقای متین تأکید دارد وقتی حتی اجازه ساختن یک مسجد سنی هم در تهران داده نمی‌شود، مسلم است که ناراضی تشدید و تروریسم امکان یارگیری پیدا می‌کند. اشاره آقای متین به ریشه اصلی پیدایش و رشد داعش نیست. زیرا:

پیدایش و رشد داعش ریشه در زخم‌هایی دارد که، از معاهده سایکس-پیکو تا امروز، در روح و روان جامعه عرب و سنی خلیفه است. تحقیر ناشی از جنگ ۶ روزه، و سپس مصائب بی‌پایان در افغانستان، عراق، لیبی و جاهای دیگر، هزاران نفر را در سراسر خاورمیانه، شمال افریقا، و غرب آسیا آماده انتحار - و میلیون‌ها نفر را به حمایت از آنان تشویق - کرده است.

انگیزه و رویای داعشی‌ها رفع تبعض قومی نیست. رویای آنها احیای قدرت خلافت اسلامی (امپراطوری عباسیان) است. آنها، برخلاف ملی‌گرایان کرد، بشدت با اقتدار قومی مخالفند. مرتبط دیدن وقوع تروریسم داعشی با مطالبات معوقه قومی و مذهبی در ایران شناخت علت اصلی شکل‌گیری و رشد داعش را از مرکز توجه دور می‌کند.

در منطقه ما هرگاه خواسته باشیم میزان تأثیر حکومت‌ها در رشد داعش را مورد توجه قرار دهیم بی‌هیچ تردید نقش دولت عربستان و متحدان، و نیز نقش دولت ترکیه بعد از ۲۰۱۱، با نقش ایران در این ارتباط قابل قیاس نیست.

و - بالاخره این که اتفاقا در ایران طی ۲۰ سال گذشته روند گرایش به خشونت به گونه‌ای بارز سیر نزولی داشته و در تمام جوامع همسایه سیر صعودی.

به این ترتیب گرایش به تروریسم در میان برخی عناصر سنی در کشور ما عوامل

## بیانیه جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان به مناسبت روز جهانی مبارزه با کار کودک

۱۲۲ ژوئن برای عده ی کثیری از مردم و البته فعالان جنبش لغو کار کودکان در سرتاسر جهان روز مهمی است. نشست نمایندگان ۱۸۲ کشور عضو در اجلاس سالیانه سازمان جهانی کار (ILO) اتفاقی است که در جریان است. یکی از مباحثی که کنفرانس بر آن تمرکز دارد، وضعیت "یک میلیارد و پانصد میلیون انسانی است که در شرایط جنگ، خشونت و فجایع طبیعی زندگی می کنند که یک سوم از جمعیت آنرا کودکان" تشکیل می دهند.

با نگاهی گذرا به ژئوپلتیک مناطق درگیر جنگ، خاورمیانه ی خونینی به چشم می خورد که از هر سو مورد تهاجم قدرت ها و عناصر دست سازشان است. داعش، القاعده و جریان ریز و درشت دیگر، خلق شده اند تا مطامع و منافع قدرت ها، دولت ها و فرقه های مذهبی و نژادی از چهار سوی جهان را فراهم کنند. در این میان میلیون ها خانوار در فضای وحشت و خشونت تروریسم بسر می برند و بخش کثیری از آنان آواره ی مرزها و کشورهای دور و نزدیک شده اند. زندگی در اردوگاه هایی با امکانات حداقل و ابتدائی، شرایط زندگی موقتی است که چیزی جز "مرگ تدریجی" نیست. محرومیت از تغذیه، بهداشت، پوشاک، مسکن مناسب و فقدان فضای مناسب رشد و آموزش کودکان، ماحصل جنگ ناخواسته ای است که نصیب مردم افغان، عراقی، سوری، یمنی، فلسطینی و... شده است. اسکان کودکان آواره در سایر کشورها هم شرایط بهتری نصیب آنان نکرده است. اگر بلافاصله مجبور به کار نشده اند، در آینده ای نزدیک در صف نیروی ارزان کار قرار خواهند گرفت و این ادامه ی مرگ تدریجی ای است که برای کودکان مهاجر و پناهنده ترسیم شده است.

به این جنگ خانمان سوز باید پایان داد. این حداقل خواست جامعه ی متمدن جهانی است. این اولین وظیفه و هدف دولت ها و سازمان ها و مراجع بین المللی می بایست باشد. برای این خواست و برای دست یابی به حقوق پایه ای کودکان و همه ی ابناء بشر می بایست دست ها را به کار گرفت.

در وضعیت کودکان دیگر نقاط جهان هم نه تنها بهبودی حاصل نشده بلکه هر روز خطرناک تر شده است. آمار روز افزون فقر، بیکاری، افزایش مهاجرت بدلیل قحطی، گرسنگی و بلایای طبیعی در کنار جنگ ها و نسل کشی های ضد انسانی، جهان را به منزل گاه پر وحشت و سیاهی بدل کرده است که بنظر تنها برای عده ای اندک، تعدادی کمتر از یک درصد حتی، تخصیص یافته است. این در حالی است که زمین به همه ی ساکنان آن تعلق دارد. زمین متعلق به همه ی جانداران، اعم از انسان ها، حیوانات و موجودات و گیاهان است. این حکم انسان متمدن امروز است و همگان می بایست بدان پایبند باشند. در کنار صلح و آرامش برای جهانیان، تحصیل و آموزش اجباری و رایگان، بهداشت و سلامتی جسمی و روانی، تغذیه و مسکن مناسب، فضای سالم و بدون تنش برای رشد شخصیت و جایگاه، امکان مشارکت و دخالت در امور مربوط به خود و حمایت های همه جانبه از کودکان از مقدمات جهان مناسب کودکان است.

برای تحقق به این مهم باید دولت ها را موظف به پذیرش و تأمین حقوق پایه ای بال و نیز شروط حداقلی زیر نمود:

- تأمین اجتماعی همگانی، بیمه کامل همه ی آحاد جامعه اعم از خدمات درمانی، بیکاری و از کار افتادگی، زاپمان و عمر عامل توانمندی خانواده ها و ضامن ممانعت از بکار گماردن کودکان خواهد شد.  
- تضمین و تأمین دستمزد مکفی (متناسب با معیشت خانواده ها) در ایران بویژه حداقل باندازه ی مبلغ اعلام شده توسط بانک مرکزی در سال ۹۶ یکی از گام های ابتدائی رسیدن به سطح معیشت حداقل انسانی است.  
- هر شکلی از بهره کشی و به کار گماردن کودکان از سوی هر فرد، نهاد و مرجعی، می بایست به مثابه جرم علیه کودکان تلقی شود و مراجع قضائی و ذیربط باید با آن برخورد کنند.

- پذیرش حق تشکل برای سازمان و نهادهای اجتماعی و مدنی و به رسمیت شناسی حقوق و جایگاه آنان در نظارت و هدایت مطالبات جامعه به سمت شرایط انسانی و حقیقی همه ی آحاد و بویژه نهادهای حوزه کودکان.  
- به رسمیت شناختن حقوق مهاجران و پناهندگان در ایران و تضمین و تا مین شرایط زیست انسانی برای آنان.

با امید به انسجام و پیگیری جدی تر برای تحقق منافع عالیه کودکان و همه ی انسان ها در سراسر جهان و تلاش در جهت "لغو کار کودکان همین امروز"

جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان

۱۲ ژوئن - ۲۲ خرداد ۱۳۹۶

## عوامل عمده ...

ادامه از صفحه ۱۸

و اظهارات آقای ترامپ، که می گویند ایران مهم ترین منبع صدور تروریسم در جهان است، نه منصفانه است و نه مبتنی بر حقایق.

- از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در میان رهبران سیاسی در بسط تروریسم نقش داشته اند واقعا هیچ کس به گرد پای جرح بوش و تونی بلیر هم نمی رسد. در این رابطه رتبه دوم قطعا از آن آقای ناتان یاهو ست. پس از آن باید از کوربینی و تاخیر صدام حسین، امتناع بنشار اسد از سازش با مخالفان خویش نام برد. ستیز شاهان فرتوت عربستان با بهار عربی، به خصوص حمایت آنان از کودتا در سرزمین غمزه مصر، در رتبه بعدی است. تغییر روش ترکیه بعد از ۲۰۱۱، و در حال حاضر سیاست های ترامپ و می و پیروی آن ها از مطالبات اسرائیل و عربستان، از دیگر عوامل در مساعد سازی فضا برای رشد تروریسم موثرترند.

قلع و قمع قدرت اعراب سنی در عراق با عنوان «بعث زدایی» (که متأسفانه ایران هم کوتاه نظرانه حامی آن بود)، سرنگون سازی قذافی و تولید خلاء قدرت در لیبی، لگد زدن به صندوق رای در مصر با کمک عربستان، و راه اندازی جنگ داخلی در سوریه، اقدام هایی اشتباه بوده اند که به بسط تروریسم کمک کرده اند.

## بحران مهاجرت ...

ادامه از صفحه ۱۶

شیلیایی ۵۵هزار برابر بیشتر از سوئدی ها و ایرانی ۴۴هزار برابر فزون تر از سوئدی ها از یکدیگر جدا می شوند و از این فراز دلایل نرخ بالای طلاق ایرانیان مهاجر در سوئد در بر گیرنده مسائلی چون: - تغییر رابطه حقوقی و اقتصادی همسران، بدین معنا که مهاجر از درآمد و یا تحصیلاتی پائین تر و با حاشیه نشینی گسترده تر و یا از سلامت و بهداشت کمتری برخوردار است.

- تقابل فرهنگی و شوک فرهنگی ناشی از مهاجرت، یعنی هرچه گروه هایی که به سرزمین جدید می آیند از تقابل و رویارویی فرهنگی بیشتری برخوردار می شوند. به گونه ای مهاجرت برای آنان صرفاً سفری در مکان نیست، بل، سفری در زمان است و تجربیات چند دهه را ناگزیر در یک مدت کوتاه تجربه می کنند و این امر موجبات شوک فرهنگی و بحران هویت را در میان مهاجران فراهم می نماید.

- عامل دیگری که تعیین کننده تر است، مسأله نبرد قدرت در خانواده های مهاجر ایرانی و دیگران، یعنی برخورداری زنان از مزایای حقوقی و قانونی است که در جامعه و ایضاً قوانین سوئد برای زنان قائل است. و بر این اساس منابع قدرت برتر زنان حوزه های گسترده ای را در بر می گیرد، از استقلال اقتصادی، شرایط بهتر حقوقی مانند داشتن حق طلاق، دارا بودن حق سرپرستی کودک، برخورداری از حمایت های دولتی تا آزادی روابط، آزادی در انتخاب زوج و ...

این مجموعه بدین معناست که زن مهاجر ایرانی و یا دیگر گروه های مهاجر زمانی که جدا می شوند دیگر با شرایط یک «شهروند درجه دوم و یا کسی که ارزش و اعتبارش» در جامعه خدشه دار شده روبرو نمی شوند به عکس، این امکان را می یابند تا موقعیت خودشان را بهبود بخشند.

بر این اساس، فاکتورهای بیان شده حکایت از بالا بودن نرخ طلاق در میان خانواده های مهاجر ایرانی نسبت به خانواده های سوئدی است. و از این حیث هم حیرت آور و هم قابل پرسش که چرا خانواده های سوئدی نسبت به خانواده های مهاجر دوام بیشتری دارند، با توجه به اینکه کشور سوئد خود یکی از بالاترین ارقام طلاق در جهان را داراست و از این حیث درصد آمارهای طلاق در اروپا قرار دارد؟

### پیامدهای طلاق

پس از اقدام به جدایی و طلاق در مهاجرت که قطعاً دلائلی را در پیشینه خود دارد، پیامدهای طلاق نیز قابل بررسی است. در این خصوص و به استناد گزارش ها و پرونده های موجود می توان ادعا داشت که نحوه برخورد با طلاق از مشکلات نخستین در میان جامعه ایرانی مهاجر است، هر چند که طلاق اکنون به

یک واقعیت ملموس در این جامعه تبدیل شده، اما به نحو پُرکتیک و عملی، بسیاری از خانواده های ایرانی در زمان جدایی با پرخاشگری و مشاجره و در برخی موارد با ضرب و شتم اختلافاتشان را حل و فصل می کنند (که این خود از تبعات مهاجرت است) که هزار البته آثار این نحوه از برخوردهای خشن را می توان در رفتار فرزندان مشاهده نمود.

پدران، مادران گاه به گروکشی و یارگیری فرزندان علیه یکدیگر می پردازند، بدون آنکه متوجه شوند که این کودک متعلق به هر دو آنان است و اساساً این کودک است که هم زمان، هر دو آنان را از دست می دهد. در چنین مواردی این فرزند است که دچار سر درگمی بسر برده و اعتماد به نفس خود را از دست می دهد و نه «پدر یا مادر». یا در برخی موارد خشونت، موجبات آسیب روانی در کودکان را فراهم می نماید.

به استناد یک پرونده طلاق، زن ایرانی (متقاضی طلاق) این گونه اظهار داشت: «در یکی از دفعاتی که شوهرش به خشونت متوسل می شود، ضمن فریاد و شکستن شیشه ها، پسر کوچکشان از وحشت دچار شوک شده و تکلم خود را از دست می دهد به طوری که تا مدتهای طولانی تحت نظارت روانکاو بسر می برده و به رغم رشد سن، وی دچار لکنت زبان می شود».

بنابر گزارش سازمان «ری یونایتد» تنها در سال ۱۹۹۰ میلادی بیش از ۵۳ کودک ایرانی در اروپا و آمریکا توسط یکی از والدین خود دزدیده شدند که معمولاً این حرکت از سوی پدران انجام می گیرد که می دانند پس از جدایی بنا به لحاظ قانونی و حقوقی شانس سرپرستی کودک را ندارند. در طی دهه ۱۹۹۰ میلادی چندین مرد ایرانی همسران خود را به دلیل جدایی در شهرهای مختلف سوئد به قتل رساندند. نمونه چنین قتل هایی و یا کوشش در جهت ارتکاب این جرم در سال های اخیر در میان ایرانیان مشاهده شده است. برخی از مردان با تهدید به ربایش کودکان و یا تهدید به قتل به عنوان حربه ای برای هراساندن، کوشیده اند تا از روند حقوقی طلاق و جدایی زنان پیشگیری نمایند.

با توجه به این که داشتن «حق طلاق» ابتدایی ترین حقوق هر فردی است، نادیده انگاشتن چنین حقی می تواند ریشه در اندیشه مردسالار داشته باشد. گرچه افزایش نرخ جدایی ها در مهاجرت مختص ایرانیان مهاجر نیست، اما این پرسش متبادر ذهن می گردد که آیا از اصل نهاد خانواده می باید در هر صورتی حمایت کرد؟

- اینکه حضور «ناگزیر» دو انسان که گاه نقشی در انتخاب یکدیگر نداشته اند، می باید به معنای «کانون گرمی» باشد که بهر روی قابل پشتیبانی است؟ - اینکه همه جریانات موجود، لزوم تعمقی جدی و اساسی در پایه ریزی نهاد خانواده را موجب نمی گردد؟

### نقد ایدئولوژی ...

ادامه از صفحه ۱۵ برگرفته از فصل دوم کتاب «تئوری های ایدئولوژی»، نوشته یان رهمن، انتشارات بریل، ۲۰۱۳

پی نوشت ها

۱- برای نمونه نگاه کنید به مارکس، نقد فلسفه حق هگل، پسگفتار چاپ دوم سرمایه به زبان المانی...

۲- انگلس نامه به فرانتس مرینگ

۳- مارکس و انگلس ایدئولوژی المانی

۴- مارکس و انگلس، ملحقات نقد اقتصاد سیاسی

۵- لنین مجموعه آثار

۶- انگلس، لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک المانی

۷- مارکس، هجدهم برومر لویی بناپارت

۸- همانجا

۹- مارکس، نقد اقتصاد سیاسی

۱۰- انگلس، نامه به ارنست بلوخ

۱۱- مارکس، تئوری های ارزش اضافی

۱۲- لوسین سو، انسان در تئوری مارکسیستی و روانشناسی شخصیت

۱۳- مارکس، نقد اقتصاد سیاسی

۱۴- مارکس، تئوری های ارزش اضافی

۱۵- سیاستین هرکومر، مقدمه ای بر ایدئولوژی

۱۶- توماس متشر، ایدئولوژی پیچیده

۱۷- مارکس، نقد اقتصاد سیاسی

۱۸- مارکس و انگلس، تزهایی در باره فوئرباخ

۱۹- انگلس، منشاء خانواده

۲۰- همانجا

۲۱- مارکس، انگلس، تزهایی در باره فوئرباخ

۲۲- انگلس، منشاء خانواده

۲۳- همانجا

۲۴- همانجا

۲۵- پروژه تئوری ایدئولوژی (PIT)

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۳۲۴۴۲۰۳۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com